شمارهٔ ۱۵
دورهٔ دوم
دوشنبه ۱۱ تیر ۱۳۵۸
بها : ۱۵ ریال

سوگند

ارگان مرکزی اتحاد دموکراتیک مردم ایران

درصفحات دیگر:
تقسیم نیروهای طبقاتی
ب . کیوان صفحه ۲
بهداشت‌ودرمان درکوبا
ترجمه : بهرام حبیبی صفحه۳
خصلت وشکل‌های رقابت در امپریالیسم
ب. توانا صفحه۷
چگونه جیووانی سوسیالیست شد؟
ترجمه : ناصر مؤذن صفحه ۵

سیاست خارجی ایران
در پیوند با
سیاست داخلی

کشور ما، پس از پیروزی قیام سراسری بهمن ۵۷، اینك چندی است که درکارجست وجو واستقرار نهادهای نظام نوین حکومتی خویش است . این‌کار، چنان‌که می‌توان دید، به‌کندی و دشواری پیش می‌رود . جاه طلبی‌ها و منافع دور و نزدیك برخورد دارد . بازار بحث وجدل پررونق است، ودرکشاکش مدعیان‌کامکار یا ناکام قدرت، تهمت وتهدید ازهرسو رواجی دارد . بدین‌سان وقت‌گرانبهایی‌به هدر می‌رود،پراکندگی‌نیروها افزون‌می‌شود وخطر توطئه‌های غافلگیر قوت می‌گیرد.

موجبات عمدهٔ این کشاکش ، گذشته از خود خواهی و قدرت طلبی فردی یا گروهی ، عبارتست از:

ـ کارشکنی وتوطئه پردازی دشمنان نهفته یا آشکار انقلاب؛

ـ ناآزمودگی سیاسی و فقر ایده‌ئولوژیکی توده‌ها که به‌آشوب فکری ولجام گسیختگی عملی میدان می‌دهد؛

ـ پراکندگی‌آراء دربارهٔ اصول وشیوه‌های حکومت‌انقلابی ایران، هم ازدیدگاه اسلامی وهم در چار چوب انواع مکتب‌های دموکراسی وسوسیالیسم.

با این همه، ازآنجا که پیروزی ملت ما بر استبداد و امپریالیسم به یمن رهبری قاطع وسازش ناپذیر حضرت امام خمینی به دست‌آمده است وهم اکنون بزرگترین بخش مردم ایران همهٔ نیروی ایمان و اعتماد خود را در شخص ایشان متمرکز کرده‌اند ، جای تردید نیست که در هرموردی‌سرانجام‌گفتهٔ امام و تصمیم امام‌نفاذ قانونی خواهدیافت.خوشبختانه، خط سیاسی‌امام، که پیوسته در جریان عمل مشخص‌تر می‌شود، چنان است که می‌تواند صادقانه مورد تأییدوپشتیبانی

بقیه درصفحه ۸

ترجمهٔ: ا. پویا

قانون اساسی کشورهای
دارای
سمت گیری سوسیالیستی

۱ـقانون اساسی وتکامل دولت

با آن‌که‌اصطلاح«قانون‌اساسی» حتی در جامعه‌های بورژوادی‌و فئودالی به‌کار برده می‌شده است، نخستین قانون‌های اساسی کشورها در نتیجهٔ مبارزهٔ بورژوازی با فئودالیسم و تحکیم‌نظام‌بورژوایی پدیدار شد. رهبران اندیشهٔ بورژوایی که‌آرزوی‌رسیدن‌به‌قدرت سیاسی داشتند، خواهان تدوین آنچنان قانون اساسی بودندکه به فرمانروایی خودسرانهٔ فئودالی پایان دهد، خودکامگی را ازمیان بردارد و قانون فئودالی، قانون طبقهٔ ممتاز را ملغی سازد.قوانین اساسی درکشورهای مختلف‌براثر پیروزی انقلابهای بورژوایی تدوین‌شد وموجب استقراررروابط اجتماعی تازه‌ای گشت که‌درمقایسه با روابط فئودالی‌درسطح‌بالاتری بود.

با این همه، قوانین اساسی بورژوایی، حتی‌آنهاکه در زمانی تدوین‌وتصویب‌شدندکه‌بورژوازی هنوز نقش تاریخی مترقی‌داشت، بروشنی دارای خصلت طبقاتی بودند. قانون اساسی کشورهای متحدآمریکا(۱۷۸۷) ـ به‌بردگی سیاهان جنبهٔ قانونی داد.شرایطی برای شرکت در انتخابات مقرر داشت‌که مردم زحمتکش را از حق رأی محروم ساخت و شهر وندان را به‌دو بخش: کسانی که‌از نظر سیاسی‌فعال‌یا غیرفعال‌شمرده شدند تقسیم‌کرد، و این امر به اندازهٔ دارایی‌شان بستگی‌داشت، (در فرانسه مردم زحمتکش‌شهر وندانی غیرفعال به‌شمارمی‌آمدند و به‌این‌عنوان حق رأی‌نداشتند)، و بقایای فئودالی را در دستگاه سیاسی‌کشور زنده باقی‌گذاشت (مانند نظام‌پادشاهی‌درانگلستان، آلمان،ژاپن، و یك‌عده‌کشورهای دیگر).

زحمتکشان در جریان یك مبارزهٔ طولانی تا اندازه‌ای به دموکراتیزه‌کردن قوانین اساسی بورژوایی توفیق یافتند. تجدید نظر درآنها باگنجاندن موادی صورت‌گرفت‌که اجازه می‌داد تا انتخابات همگانی باشد، حقوق اجتماعی شهر وندان تضمین‌شود و صلاحیت و اختیارات مجلس سنا محدودگردد. با این همه، هم امروزنیز قوانین‌اساسی‌بورژوایی به دیکتاتوری‌سرمایه‌داری‌صورت قانونی می‌دهد. این‌قوانین، خواه آشکار و خواه در پرده، اصول اساسی‌نظام‌سرمایه‌داری‌رادراقتصاد، و در وهلهٔ نخست، سلطهٔ مالکیت خصوصی وسایل تولید را تحکیم می‌بخشد؛ به‌صورت ظاهر برابری همهٔ مردم را در پیشگاه قانون

بقیه درصفحه ۲

م. بهمن

دفاع از حقوق خلق فلسطین
دفاع ازآرمانهای راستین ضد امپریالیستی است

متجاوز از ۳۰ سال است که خلق قهرمان فلسطین در راه‌تحقق حق مشروع تعیین سرنوشت خود و ایجاد دولت ویژهٔ ملی علیه اشغالگران بربر منش اسراییلی مبارزه می‌کند. در حال حاضر بیش از ۴ میلیون عرب‌فلسطینی ازدخالت در سرنوشت خودمحروم مانده‌اند.ازاین عده ۱/۷ میلیون نفردرسرزمین خودزندگی‌می‌کنند و بقیه از ۱۹۴۸ در دوره‌های مختلف‌از زاد و بوم خود بیرون رانده شده‌اند.آنهایی‌که «شانس» ماندن در سرزمین خود را بدست

بقیه درصفحه ۳

خلاصهٔ کتاب: «کسب وکار وگرسنگی»
نوشته : فرانسز مورلایه وژوزف کولینس
ترجمه : رحیم فروزی

درسی از بنگلادش

اگر دهقانان به وسائل تولید دست یابند، اگرزمینهای‌آنها توسط ملاکین وشرکتهای‌کشت وصنعت غصب‌نشود، قحطی جبری بهیچوجه در بنگلادش ویاهر نقطه‌دیگردنیا بروزنخواهدکرد.

در حال حاضر با وجود بسیاری ازمنابع‌کشاورزی‌که مورد استفاده قرار نگرفته، بنگلادش میتواند تنها باتولید غله خود روزانه ۲۳۰۰ کالری برای مردم بنگلادش تأمین نماید. ولی‌طبق‌آمار بانك‌جهانی بیش از نصف **خانوارهای بنگلادش‌کمتراز ۱۵۰۰ کالری برای هر نفر در روز مصرف** مینمایندکه این حداقل کالری لازم برای ادامه زندگی است . **دو سوم جمعیت بنگلادش از کمبود** پروتئین وویتامین **رنج** می‌برند.

بچه دلیل در حالیکه تولید کافی است مردم بنگلادش از گرسنگی‌رنج‌میبرند؟ درصورتیکه همین گرسنگان هستندکه برنج میکارند! در موقع جمع‌آوری محصول یعنی زمانیکه قیمتها پائین‌ترین نرخ خود را دارد، دهقانان مجبورند قسمت بزرگ تولیدات خود را بفروش‌برسانند تا آنجا که دیگر چیزی برای آنها تاپایان سال‌یعنی‌جمع‌آوری محصول آینده باقی نمیماند . آنها برای‌بازپرداخت **بدهیهای** خودکه با بهره ظالمانه به آنها توسط نزولخوران داده شده، آن

بقیه درصفحه ۸

م. ا. به‌آذین

نمایشگاه نقاشی رضا اولیا
در
دانشکدهٔ هنرهای زیبا

سخن گفتن از کارهای رضا اولیا آسان است ودشوار. آسان ازآن روکه آشنایی با آن به همان یك نظر اول دست می‌دهد، چنانکه دیگرهرگزآن را باهیچ چیزاشتباه نمی‌توان کرد. نقاشی او، بیش ازآن‌که شکل‌ورنگ و ترکیب وتناسب باشد، بیان است. چیزی داردکه بگوید، وآن رابه زبانی هرچه نافذتر وبی پرده‌تر می‌گوید.طرح‌هایی است سیاه‌قلم، باچند لکه رنگ خام‌که‌کنار هم گسترده‌می‌شود، بی‌گذار نیمرنگ‌ها. تضادسرخ‌وزرد وآبی.ودرمجموع، حرکت است و فریاد. اما نه آن فریادکه‌درتنهایی‌بیابان سردهند. مخاطب حضوردارد. و آن تویی.

بی‌آن‌که بخواهی، می‌بینی‌که این فریاد تواست، از حنجرهٔ خود تواست‌که برکشیده می‌شود. حس می‌کنی‌که با اثری‌که دربرابر تو است‌یکی‌شده‌ای. ارتباطی‌بی‌واسطه. آشنایی همیشه بوده، دردور دست زمان. درست همان‌که در برخورد باخود اولیا حس‌می‌کنی. سادگی وصمیمیتی‌که نیاز به مقدمه‌چینی وآهستگی وپروا نمی‌پسندد، آداب رسمی ـ این پرچین‌حفاظتی گرد شخصیت‌های کوچك آسیب‌پذیر را ـ ندیده و نابوده می‌گیرد.

جلسه در زندان

ناتراشیدگی ، یا اعتماد به نفسی سخت بیباکانه؟ دشواری از همین جاست‌که آغاز می‌شود. احساس اضطراب‌انگیز دوگانگی . خواه درمرد وخواه در آثارش، چیست درزیراین ظاهرساده، آشنا؟ شاید ژرفای نیرویی‌ناشناخت. نیرویی که اندامها را درهم می‌پیچاند و ماهیچه‌ها را مانند موم بر آتش چین‌می‌دهد، یاتکه‌هایی ازآن را بیرحمانه می‌کند. چرا ؟ آیا هنرمند شکنجه دیدگان درضمیر ناآگاه خویش خود شکنجه‌گر است؟ یا او، درالتهاب آفرینش هنری، شکنجه را بتمامی درخود زندگی‌می‌کند، شکنجه‌دیده خود اوست؟ درهرحال، صداقتی‌است نیرومندکه روبه انسان‌دارد. هنر اولیا انسان روزگار ما رامطرح می‌کند. انسان‌افزاربیان‌هنری‌می‌شود. انسان ودیگرهیچ. و همین خود تمام است.

بقیه درصفحه ۳

مبارزه برای پیشرفت اجتماعی... (۳)

تقسیم نیروهای طبقاتی

شرکت کنندگان در جبهه دموکراتیک ملی

ب. کیوان

پیشاهنگان کارگری کشورهای آسیایی و آفریقایی بر پایهٔ خصلت مرحلهٔ کنونی تحول تاریخی این کشورها وظیفهٔ استراتژیك خودرا انجام انقلاب‌های دموکراتیك ملی می‌دانند تا در پرتو آن بتوانند مقدمات عینی و ذهنی گذار به مرحلهٔ بعدی یعنی انقلاب سوسیالیستی را تدارك‌ببینند. پیشاهنگان طبقهٔ کارگر با توجه باین که اکثریت قاطع مردم واقعا از تحقق وظایف انقلاب‌های دموکراتیك ملی نفع می‌برند، ایجاد جبههٔ واحد دموکراتیك ملی وضد امپریالیستی نیروهای ترقیخواه را در مرکز توجه‌شان قرار می‌دهند. تاکتیك این جبههٔ واحد مستقیما معطوف به هدایت توده‌های وسیع زحمتکشان بطرف نیروهای ترقیخواه ودر کنار خود قراردادن آنها است.

ترکیب اجتماعی و سیاسی جبههٔ واحد ضد امپریالیستی در این یا آن کشور آسیایی وآفریقایی به موقعیت مشخص انقلاب رهایی‌بخش‌ملی، ترکیب طبقاتی مردم، خصلت و درجهٔ تضادهای اجتماعی، پختگی سیاسی و روح سازمان یابی طبقهٔ کارگر و سایر نیروهای ملی بستگی دارد. ترکیب اجتماعی جبهه می‌تواند در جریان مبارزهٔ رهایی بخش در نتیجهٔ تحول طبقات و مناسبات بین آنها دستخوش تغییراتی گردد. بدلایل گوناگون، این یاآن گروه اجتماعی (و سیاسی) در مرحلهٔ معینی جبههٔ واحد را ترك می‌گویند، در عین حال، همواره نیروهای جدیدی به جنبش می‌پیوندند و جبههٔ واحد را کامل می‌کنند و آن‌را وسعت می‌بخشند.

جبههٔ واحد می‌تواند، دراین یا آن کشور، دراین یا آن مرحله از مبارزه شکل‌های بسیار گوناگون پیدا کند. با وجود این، شرکت وسیع و فعال توده‌های‌خلق درجنبش‌انقلابی شرط لازم برای ایجاد جبههٔ‌واحد درسراسر کشور است؛ زیرا در جریان این مبارزه، توده‌ها بنابر تجربهٔ خاص خود به‌ضرورت عمل مشترك علیه امپریالیسم و بخاطر دموکراسی و پیشرفت اجتماعی پی می‌برند.

طبقهٔ کارگر و جبههٔ واحد

پرولتاریای کشورهای آسیا وآفریقا در انقلابات رهایی بخش ملی ودر مبارزه بخاطر جبههٔ واحد دموکراتیك، ملی و ضد امپریالیستی به عنوان منطقی‌ترین طبقهٔ انقلابی وارد عمل می‌شوند.

شمار طبقهٔ کارگر دراین منطقه از جهان بالنسبه ناچیز است. مزدوران در آسیا ۳۰ درصد ودر آفریقا کمتر از ۲۰ درصد جمعیت فعال را تشکیل می‌دهند. درصدکشورهای واقع‌در جنوب و شرق آفریقا، تقریبا ۱۳ درصد جمعیت فعال در صنایع، ساختمان وحمل ونقل کار می‌کنند. این‌رقم‌برای کشورهای شمال آفریقا بالغ بر ۱۳/۷ درصد است. نسبت کارگران و کارمندان بر حسب کشورها بشدت متنوع است. این نسبت در مالی یادر جمهوری چاد ۲ تا ٤ درصد یعنی ۱۵ تا ۱٦ بار کمتر از مصر است. البته، در سال‌های اخیر طبقهٔ کارگر کشورهای آسیا و آفریقا بسرعت‌افزایش یافته است (یعنی میزان این فزونی طی ۱۵ الی ۲۰ سال اخیر ۷۰ تا ۷۵ درصد بوده است).

البته، موضوع تنها ضعف عددی طبقهٔ کارگر نیست. سطح نازل فرهنگی و پایداری پیشداوری‌های خرده بورژوایی، صنفی، مذهبی، قبیله‌ای و غیره خصلت‌های ویژهٔ قشرهای وسیع کارگران آسیا، مخصوصا آفریقا را تشکیل می‌دهند، همهٔ اینها مانع از آن است که طبقهٔ کارگر به پیشاهنك پیکار ضد امپریالیستی بدل شود. با وجود این، در بسیاری ازکشورها، پرولتاریای صنعتی و کشاورزی اکنون به عامل مهم اجتماعی بدل گردیده و جای مهمی در مبارزهٔ رهایی بخش دارد.

در مرحلهٔ نخست این مبارزه، هنگامی که موضوع عبارت از کسب استقلال ملی است، منافع پرولتاریا بطور اساسی با منافع تمام ملت ومبارزهٔ‌ملی مطابقت دارد. امپریالیست‌های خارجی دشمن اصلی طبقهٔ کارگر و دشمن اساسی تمام خلق‌اند. در حال حاضر، موقعیت در بسیاری از کشورها دگرگون شده‌است؛ زیرا بورژوازی پس‌از کسب استقلال در اندیشهٔ حفظ منافع طبقاتی خود به زیان منافع تمام‌ملت است وبدین‌سان رویاروی نیروهای واقعی ملی، قبل از هرچیز طبقهٔ‌کارگر، قرار می‌گیرد. بروز تغییرات شگرف ازاین جا است. دربارهٔ این تغییرات کنگرهٔ بیست وپنجم ح. ك. ش لحن روشنی دارد: «بسیاری از کشورهای رهایی یافته خودرا در جریان روند پیچیدهٔ تغییر تدریجی نیروهای طبقاتی می‌بینند؛ مبارزهٔ طبقاتی گسترش می‌یابد».

البته، دراین کشورها، مبارزهٔ کارگران برای بهبود وضع مادی‌شان هنوز در مقیاس وسیعی با مبارزه علیه امپریالیسم مطابقت دارد. چون امپریالیسم همچنان به عنوان استثمارگر اصلی کشورهای رهایی یافته باقی می‌ماند. پرولتاریا در عین حال از گرایش‌های ارتجاعی بورژوازی محلی غافل نیست و با آن مبارزه می‌کند و اورا کم وبیش به‌تعدیل خودگرایی طبقاتی‌اش و رعایت منافع اکثریت زحمتکش ملت وامی‌دارد. در جریان این مبارزه، سازمان‌یابی‌پرولتاریا بهبود می‌یابد، وحدت وی آبدیده می‌شود و شعور طبقاتی‌اش گسترش می‌یابد.

مبارزهٔ طبقاتی در کشورهای «جهان سوم» نشان داده است که‌جنبش اعتصابی دراین جا نیز برای توسعهٔ دموکراسی و تامین پیشرفت اجتماعی سلاح نیرومندی علیه فساد و رشوه‌خواری‌ها در دستگاه دولتی و دست‌اندازی سرمایهٔ خارجی به اقتصاد ملی است. بین ۱۹٦۰ و ۱۹٦۹ بیش از ۱۲۰۰۰ اعتصاب در کشورهای رهایی یافته رسما به ثبت رسیده است. تقریبا ۲۰ تا ۳۰ درصد این اعتصابات خصلت سیاسی داشته است.

جنبش سندیکایی که بسرعت پیشرفت می‌کند، برای حفظ مواضع طبقهٔ کارگر در مبارزهٔ ملی اهمیت عظیمی کسب کرده است. چنانکه در هند تعداد اعضای سندیکاها که‌در ۱۹٤۷ بالغ بر ۸۰۰۰۰۰ نفر بود در ۱۹٦۸ به ٦ میلیون نفر افزایش‌یافت. در سری‌لانکا که دومیلیون مزدور دارد تقریبا یك میلیون نفر به عضویت سندیکاها در آمده‌اند. سندیکاها به نیروی وزینی در زندگی سیاسی دولت‌های رهایی‌یافته بدل شده‌اند.

با وجود این، جنبش سندیکایی از وحدت لازم برخوردار نیست. برخی‌مراکز سندیکایی متفرق‌اند. مسالهٔ وحدت‌طبقهٔ کارگر مخصوصا در کشورهای در راه رشد چون لبنان، هند، پاکستان، ایران و غیره بشدت احساس می‌شود. تفرقهٔ جنبش سندیکایی دراین کشورها در مقیاس وسیعی به تحریکات عوامل امپریالیستی وبرخی رهبران مراکز سندیکایی‌وابسته به‌کنفدراسیون‌بین‌المللی سندیکاهای آزاد مربوط است.

نقش پیشاهنك طبقهٔ کارگر درجنبش رهایی بخش ملی به پختگی ایدئولوژیك و روح سازمان یابی وی و حضور در حزب انقلابی نیرومندش بستگی دارد. در جریان انقلاب رهایی بخش ملی، پیشاهنگان طبقهٔ کارگر همچون قهرمانان منافع ملی چهره می‌نمایند. آنها برای زدودن کامل سلطهٔ سیاسی و اقتصادی امپریالیست‌ها، محو بقایای فئودالیسم و برای دموکراسی و پیشرفت اجتماعی مصممانه مبارزه می‌کنند. وظایف کمونیست‌ها در مستعمرات سابق ساده نیست. دشواری این وظایف هم‌از حیث شرایط عینی، هم‌از حیث عوامل ذهنی و قبل از هرچیز هم‌از حیث ضعف عددی پرولتاریا در بسیاری از احزاب کمونیست نمایان می‌گردد.

طبقهٔ کارگر که‌در مبارزه بخاطر جبههٔ واحد دموکراتیك ملی فعالانه شرکت می‌جوید، ضمن کوشش در راه حفظ وحدت نیروهای میهن پرست، که برای انجام انقلاب دموکراتیك ملی و سازمان دادن نیروی مقاومت در برابر استعمار نو وپیشرفت در راه ترقی‌اجتماعی امر ناگزیری است، ازمنافع طبقاتی‌خود دفاع می‌کند. طبقهٔ کارگر همواره به این توجه دارد که قشرهای میهن‌پرست بورژوازی غیر انحصاری در اتحاد ضد امپریالیستی باقی بمانند. البته این طبقه ضمن این‌که باتفاق این قشر ازبورژوازی علیه استعمار و استعمار نو مبارزه می‌کند، استقلال طبقاتی خودرا حفظ می‌کند ودر مسایل اجتماعی- سیاسی خط مشی ویژه‌اش را فراراه خود قرار می‌دهد و می‌کوشد پشتیبانی اکثریت مردم را بدست آورد.

کامیابی‌های جنبش‌بین‌المللی کارگری و قدرت فزایندهٔ سیستم جهانی سوسیالیستی زمینه‌های اعتلای آمریت طبقهٔ کارگر را در همهٔ کشورها، مستقل از اهمیت عددی این طبقه، پدید آورده است. در بسیاری از کشورهای رهایی یافته، شرایط عینی برای تبدیل طبقهٔ کارگر به نیروی رهبری انقلابات رهایی بخش ملی فراهم آمده است. برای این کار لازم است که طبقهٔ کارگر وحدت سیاسی وسندیکایی‌اش را حفظ نماید و نفوذ خودرا در میان توده‌های زحمتکش افزایش دهد.

بقیه از صفحه ۱

قانون‌اساسی کشورهای...

اعلام می‌کند، ولی درواقع بهره کشی انسان راازانسان وامتیازات طبقاتی برخی‌را درعین محرومیت دیگران از هرگونه حقی قانونی می‌سازد.

قوانین اساسی بورژوایی درهمان‌حال‌که حقوق و آزادیها را اعلام می‌دارند، آن همه‌را با تبصره‌های فراوان‌محدودمیکنند، واگر هم شامل برخی معیارهای دموکراتیك باشند هیچگونه تضمین مادی یاسیاسی یا حقوقی کافی را پشتوانهٔ آن نمی‌کنند. مردم زحمتکش از امکانات‌مادی برای به‌اجرادرآوردن‌حقوقی که درقوانین اساسی اعلام شده‌است محرومند. قدرت سیاسی دردست بورژوازی است، حتی بازپرپا گذاشتن قوانین جاری، تدابیری برای سرکوب مردم زحمتکش، خاصه در دوران تشدید مبارزهٔ طبقاتی، اتخاذ می‌شود.

کشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی اصول قوانین اساسی بورژوایی‌را بدوررریخته، بامطالعهٔ تجربهٔ کشورهای سوسیالیستی، درجستجوی‌اشکال تازه‌ای‌درتدوین قانون اساسی می‌باشند.

قانون‌اساسی کشورها، ازجمله کشورهایی که‌هدف‌ساختمان‌جامعهٔ سوسیالیستی‌رادربرابرخودنهاده‌اند، نقش‌بسیار بزرگی‌بازی می‌کند. اهمیت‌سیاسی‌قانون اساسی‌ازآنرو است‌که آن شالوده‌های ساختار اجتماعی- اقتصادی‌وسازمان‌سیاسی جامعه‌راکه‌ازدیدگاه‌طبقه‌یاطبقات حاکمه سودمند و قابل پذیرش است‌ازنقطه‌نظرحقوقی‌قوام‌می‌بخشد. قانون‌اساسی تاحدودی‌شالوده‌نظام اجتماعی، ساختاردولت را تنظیم می‌کند؛مجموعه ارگان‌های دولت منطبق‌باقانون اساسی‌ساخته‌می‌شود و هچنین وضع حقوقی فرد بنابه آن مشخص می‌شود. اغلب‌قوانین اساسی اصول سیاست خارجی دولت‌ها را مشخص می‌کنند ودر بردارنده‌ی‌مهمترین‌اصول‌برنامه‌ای می‌باشند.

قانون‌اساسی ازاهمیت‌حقوقی قابل توجهی برخوردار است. قانون اساسی قانون‌دولت است و عالی‌ترین قدرت قضایی کشور می‌باشد. تمام دیگر قوانین حقوقی‌که بوسیله دولت پیشنهاد می‌شوند، فعالیت ارگان‌های‌دولت وسازمان‌های اجتماعی‌بایدموافق باقانون‌اساسی باشند. این‌نکته همچنین درباره سازمان‌های‌حزبی که ساختمان جامعه نوین را هدایت می‌کنند، صادق است. این نتیجه‌پس‌ازانقلاب کبیرسوسیالیستی اکتبر درروسیه‌گرفته‌شد. هشتمین کنگره حزب کمونیست روسیه (بلشویك)، که درسال ۱۹۱۹ منعقد شد، خاطرنشان ساخت‌که «حزب باید تصمیمات خود را از طریق ارگان شوراها درچارچوب قانون اساسی شوروی جامه‌عمل بپوشاند»[۱].

بالاخره، قانون‌اساسی تأثیر ایدئولوژیکی شگرفی برزندگی معنوی وفرهنگی جامعه‌دارد، چرا که قانون اساسی متمرکزترین و فشرده‌ترین شکل بیان ایدئولوژی طبقات حاکمه، ایدئولوژی حاکم دریك‌جامعه معین،می‌باشد. قوانین اساسی کشورهایی که‌دارای سمت‌گیری سوسیالیستی هستند وظایف عمده جامعه ودولت را بیان می‌کنند، که عبارتنداز، ساختمان‌سوسیالیسم، ازمیان‌بردن استثمار وافزایش‌نقش طبقه‌کارگر در جامعه (قانون اساسی‌الجزایر ۱۹۷٦، آنگولا ۱۹۷۵، ماداگاسکار۱۹۷۵،موزامبیك۱۹۷۵، وغیره). قوانین اساسی مترقی ابزارهای‌صلح‌ودوستی‌میان‌خلق‌ها هستند. تمام اینها تأثیر ژرفی بر فعالیت‌ایدئولوژیکی‌درکشورهای دارای سمت‌گیری سوسیالیستی می‌گذارد.

ساختار قانون اساسی ازاین واقعیت‌مایه‌می‌گیرد که‌قانون‌اساسی حاکم برفعالیتی با سرشت خاص می‌باشد. قوانین اساسی کشورهایی که‌دارای سمت‌گیری سوسیالیستی هستند، معمولا مقدمه‌ای دارد، که درآن شرایطی که طی‌آن دولت مربوطه درآن کشور شکل‌گرفته بیان می‌شود، ارزیابی‌فشرده‌ای‌از مراحل تکامل آن بعمل میاید، هدف‌های عمده دولت بیان‌می‌شود و اصول سیاست خارجی تعیین می‌شوند.

قوانین اساسی این‌کشورها، برخلاف‌قوانین اساسی بورژوایی، اهمیت زیادی برای هنجارهای ساختار اجتماعی - سیاسی و سازمان سیاسی جامعه قایلند. در قوانین اساسی این کشورها اشکال گوناگون مالکیت(دولتی،تعاونی واشکال دیگر) وسایل تولیدتثبیت می‌شوند، نقش‌ساختارهای‌گوناگون در اقتصادکشور تعریف می‌شود و ساختار طبقاتی جامعه توصیف می‌گردد. در بسیاری از قوانین اساسی درباره‌ی نقش زحمتکشان درزندگی‌عمومی وسیاسی،درباره‌ی تعاون تولید کنندگان خرده پا وخط مشی اجتماعی دولت‌سخن گفته می‌شود. این قوانین اساسی مستقیماً وآشکارا خصلت حاکمیت دولت راکه بمثابه حاکمیت اتحاد نیروهای زحمتکش جامعه است تعریف می‌کنند و درآنها تصریح می‌شود که«دولت ازمنافع‌زحمتکشان که قدرت آنها مبتنی برکارگران ودهقانان است‌دفاع‌می‌کند»(قانون اساسی‌جمهوری سوسیالیستی برمه متحد، ماده ۹).

یکی‌ازخصایص ویژه‌ساختاری قوانین اساسی کشورهای دارای سمت گیری سوسیالیستی اینستکه این‌قوانین، نقش احزاب‌انقلابی- دموکراتیك‌رامعین،وبدین‌ترتیب نهادی (institutionalise)، می‌سازند. قوانین اساسی وجود دارند،که نه تنها الگوی‌مناسبات میان حزب وارگان‌های دولتی و سازمان‌های اجتماعی را بدست می‌دهند، بلکه همچنین روش‌کار حاکم بر شکل گیری ارگان‌های حزب را نیز تعیین می‌کنند (تانزانیا).

نکته آخر اینکه، قوانین اساسی اهمیت فوق‌العاده‌ای برای تنظیم‌وضع حقوقی شهروندان‌قایل می‌شوند. قوانین اساسی کشورهای دارای سمت‌گیری سوسیالیستی هم حقوق‌اساسی وهم‌وظایف‌شهروندان را تعریف می‌کنند ودر این‌رابطه از سرشت محدود قوانین‌اساسی بورژوایی فراترمی‌روند. درمیان حقوق شهروندان حقوق اجتماعی جای‌مهمی‌دارندواعلام‌حقوق‌توام‌با تضمین‌های‌خاص‌برای‌حفظ آن‌است.

از این طریق قوانین اساسی کشورهای دارای سمت گیری سوسیالیستی دستاورد های حاصله از پیشرفت مترقیانه کشوررا قوام بخشیده ونیز تمام جنبه‌های‌اساسی فعالیت اجتماعی ودولت راتنظیم می‌کنند. قوانین‌اساسی‌این کشورها از لحاظ ماهیت وساختار نه تنها قانون‌اساسی دولت هستند(قوانین اساس بورژوایی عمدتاً خود رابه مشخص‌کردن‌الگوی مناسبات‌میان ارگان‌های دولت‌محدودمی‌کنند)، که همچنین نظام‌مندی‌سیاسی، ونیز با در نظرگرفتن برخی مواد، اسنادبرنامه‌ای مهمی محسوب می‌شوند.

دراین رابطه باید یادآوری کنیم‌که در برخی کشورها نقش مهم قانون اساسی بوسیله اسنادی که خط مشی احزاب وحکومت های انقلابی - دموکراتیك را بیان‌می‌کنند، ایفا می‌شود(منشور ۱۹۷۵ انقلاب سوسیالیستی ماگالاشی؛ منشور ملی ۱۹۷۶ الجزایر؛ وبرنامه ۱۹۷۶ انقلاب دموکراتیك ملی در اتیوپی).

۲- روش‌تدوین وتصویب قانون اساسی

پیدایش دولت دارای سمت‌گیری سوسیالیستی‌همواره با دگرگونی‌های تعیین کننده در قانون اساسی کشور مربوطه‌همراه است. یکی از نخستین موادقانون اساسی جدید نسخ قانون اساسی کهنه (برمه، بتین) یا قانون اساسی دوره استعمار می‌باشد (تانزانیا، گینه).

حاکمیت خلقی همچنانکه قانون‌اساسی گذشته راباطل‌می‌کند، مواد گونه‌گونی‌را اعلام می‌دارد که ازاهمیت‌قانون‌اساسی برخوردارند در برمه اعلامیه بیانگر خط‌مشی شورای انقلاب (۱۹٦۲)؛ در الجزایر(تا۱۹۷٦) احکام‌شورای انقلاب در ۱۰ جولای ۱۹٦۵، که ۶ ماده داشت؛ تانزانیا دارای یك‌قانون اساسی موقت‌بود (۱۹٦۵)؛ عراق دارای قانون اساسی موقت است (۱۹۷۰)؛ در بتین (داهومی) اعلامیه ۱۹۷۲ و سایر مواد مصوب شورای ملی انقلاب درحکم قانون‌اساسی‌است؛ جمهوری«کاب‌ورد»[۱] دارای‌ساختار سیاسی جمهوری است که بنابه قانون اساسی مجمع ملی مصوب ۴ جولای ۱۹۷۵ اتخاذ شده؛ سایرکشورها دارای قانون اساسی هستند(گینه‌در۱۹۵۸، گینه‌بیسائو در ۱۹۷۳، وغیره).

مصوبات شوراهای انقلاب و قوانین اساسی موقت جای خود

بقیه درصفحه ٤

فرناندو مورائیس
ترجمه : بهرام حبیبی

(۲)
بهداشت ودرمان در کوبا

... به‌داروخانه اصلی خیابان ۲۳ در هاوانا وارد می‌شوم که با پوسترهایی در تجلیل از آمیل کابرال وچه‌گوارا تزئینی‌شده است. از فروشنده که زنی است تقریباً چاق خواهش می‌کنم یک صابون ویک بسته آسپیرین بمن بدهد. ازمن‌نسخه پزشک‌میخواهد. منظورش را درست نمی‌فهمم و حوصله هم ندارم که در این‌آخر شب یکشنبه سرگردان بشوم، می‌گویم:

فقط یک صابون ویک بسته آسپیرین می‌خواستم. خارجی‌هم هستم‌ونمی‌دانم‌چطور بایدنسخه‌ای تهیه کنم.

ـ کمپانیروا (رفیق) کشور ما کشورفقیری است. ما استطاعتش را نداریم به‌هرکسی‌که فکر کرد احتیاج به‌دارودارد، دارو بفروشیم. فقط دکتر می‌تواند بگوید آسپیرین برای شما لازم است‌یا نه. خارجی هم‌که باشید باز فرق نمی‌کند. آنجا، سرنبش، مطب پزشک امداد است، نسخه را از آنجامی‌توانید بگیرید.

چند دقیقه بعد، پس‌ازآن که دردم را برای پزشک کشیک گفتم و نسخه راگرفتم، صابون وقرص‌ها را در دست داشتم ـ ساعت‌یازده شب بود.

فروشنده‌قرص‌ها رادرکاغذی بدون‌نقش‌ومارک بخصوص، پیچید. روی کاغذ فقط اسم دارو وترکیب شیمیائی آن‌نوشته شده‌بود.

پزشک برایم تعریف‌کرد، بهمین آسانی‌که داروها راگرفتم می‌توانم نوار قلبم را ـ اگرلازم باشد ـ بگیرم یا دربیمارستانی بستری شوم ویا حتی عمل بپیوند کلیه را انجام دهم؛ در هاوانا یا در هرنقطهٔ دیگر ازکوبا، فرق نمی‌کند. پزشک‌اطمینان می‌داد که وقت زیادی برای دسترسی به او یا به همکارانش لازم نیست. تقریباً هما نقدر وقت می‌گیرد که مریض از منزلش به‌مطب یا به بیمارستان برود.

بودجه‌سالیانه‌کوبا برای بهداشت ودرمان در سال ۱۹۷۵، تقریباً پانزده سال پس‌از شروع اصلاح امور بهداری ـ ۴۰۰ میلیون‌پزوس است. با نگاهی به نتیجه سیاست تندرستی‌دولت‌انقلاب دراین‌مدت، می‌بینیم که مثلامرگ ومیر کودکان به‌سالیانه ۲۷/۴ در هزار تنزل کرده است. این رقم، طبق آمارسازمان ملل‌متحد، پائین‌ترین‌در امریکای‌لاتین‌وحتی بعضی‌نواحی ایالت‌متحده امریکا است.

در هفت سال‌گذشته فقط یک کودک به‌بیماری فلج‌کودکان دچار شده، آن‌هم، طبق تحقیقاتی که بعداً بعمل‌آمد، به‌علت سهل‌انگاری والدین درواکسن زدن به‌پسرشان اتفاق افتاده‌بوده است. سل‌کودکان، مالاریا، دیفتری وکزاز به‌کل ریشه‌کن شده است. مرگ‌ومیر مادران بهنگام زایمان به‌رقم ۵۰ درصدهزارکاهش داده شده است.

بعد از سقوط باتیستای دیکتاتور ۶۰۰۰ پزشک‌درکشور بودند که ظرف یکسال، نیمی از آنها به‌ایالات‌متحده فرارکردند. نسبت پزشک به جمعیت بقدری تنزل کردکه درکوبا هرگز سابقه نداشت، هردوهزار نفرکوبایی یک پزشک درخدمت داشت. اولین اقدام‌دولت‌انقلابی برای‌جلوگیری از تکرار چنین پیش‌آمد فاجعه آمیزی درآینده، این بودکه بدون استثناء کلیهٔ امور بهداشت‌و درمان را تحت مسئولیت دولت درآورد. تمام مطب‌ها و نیز کلیهٔ صنایع وتجارت مربوط به‌پزشکی، دولتی اعلام‌گردید. همزمان با این اقدام، دولت‌تبلیغات‌وسیعی‌را در سرتاسرکشور به‌راه انداخت تا جوانان به ورود در مدارس طب تشویق‌شوند. آموزش‌وپرورش کشور موظف‌گردید پزشکی را اینک درسازمان نوینی‌سروسامان دهد.

دولت انقلابی‌با توجه‌به‌این واقعیت غیرمنتظره که نیمی از پزشکان مملکت از دست رفته بودند، دوهدف برای‌خودبرگزید، اولا سازمان‌دادن‌کارپزشکانی که مانده بودند براساس صرفه جوئی معقول، تا از این راه عوارض کمبود پزشک تخفیف یابد.

ثانیاً تقویت سازمان بهداشت و پیشگیری.

یکی از مشاوران وزیر بهداری هنوز به‌یاد می‌آورد که «ما به‌جایی رسیده بودیم‌که تمام تلاش دولت صرف‌آن می‌شدکه از بروز بیماریها حتی‌المقدور جلوگیری‌کند تا نیاز به‌پزشک تقلیل یابد».

امروزکوبا ۷۲۰۰ پزشک دارد (یعنی یک پزشک برای ۱۳۰۰ نفر) و قرار است تعداد پزشکان تا سال ۱۹۸۰ طوری افزایش‌یابدکه در خدمت‌هرهزار کوبایی یک پزشک باشد.

کلیه‌تأسیسات‌سازمان‌بهداری کوبا شامل ۳۲۰۰ واحد می‌شود که عبارتند از ۲۵۰ بیمارستان، ۳۳۰ پلی‌کلینیک، ۱۴۰۰ ایستگاه معاینات پزشکی‌وبالاخره ۲۲۰۰ آزمایشگاه برای‌انجام‌آزمایش‌های پزشکی‌وتولیددارو. دولت‌انقلابی از سال ۱۹۵۹ تا ۱۹۷۳ چهل‌وپنج هزارپرستاردر رشته‌های‌خدمات‌عمومی بیمارستانی، مامائی، بیماریهای کودکان و نیز دندانسازی و رادیولوژی و داروسازی پرورش داده است.

فیدل‌کاسترو در نطقی که بتازگی ایرادکرد، گفت، با توجه‌به‌برنامه جدید تحصیلات پزشکی، پزشکان امروزکوبا درمقایسه با پزشکان فراری درسطحی عالی‌هستند.

رشته پزشکی در کوبا طی یازده سال آموخته می‌شودکه پنج سال آن تحصیل دانشگاهی‌است‌و شش‌سال بقیه‌کارعملی‌در بیمارستانها است. دانش‌جویان پزشکی پس‌از پنج‌سال اول یک‌سال به‌طور شبانه روزی در بیمارستان مقیم می‌شوند وآموزش می‌بینند. سپس دوسال به‌عنوان پزشک روستایی به دهات می‌روند وبعد مدت‌سه‌سال مجدداً طی اقامت دایم در بیمارستان، کار می‌کنند.

کوبا، صرفنظر ازاین آمار وارقام، بخصوص به بیمارستان اعصاب درهاوانا وبه‌روش‌های‌خود در معالجهٔ بیماران روانی افتخار می‌کند.

دویست سال‌پیش‌در نزدیکی پایتخت مؤسسه‌ای ایجادگشت که درعین‌حال‌استراحتگاه سالمندان وزندان ودیوانه‌خانه بود. به‌گفته رئیس‌فعلی‌این‌بیمارستان، درزمان تختخواب در استان گاماگوای و چندین دکه اغذیهٔ فروشی درلتین پارك هاوانا ساخته‌اند. داخل بیمارستان اعصاب کارخانه‌ای تأسیس گردیده که درآن با کار دستی بیماران، کالاهایی چون‌قوطی کبریت، جعبهٔ سیگار، کفش‌واسباب بازی تولید می‌شود. در فواصل منظم، گروههای فعال‌ازبیمارستان به‌مزارع‌نیشکر وباغهای‌مرکبات می‌روند تا در برداشت محصول شرکت‌کنند. این امر درآغاز عده‌ای از کارگران عادی مزارع را به‌وحشت می‌انداخت. همه‌کس حاضر نمی‌شودکه تمام روز را در کنار «دیوانه‌ای داس به دست» کارکند.

نه تنها اقامت ومعالجه در بیمارستان مجانی است بلکه بیماران در مقابل کاری‌که انجام می‌دهندهمان مزدی‌را دریافت‌می‌کنند که‌درسرتاسرکشور به‌کارگران سالم‌پرداخت می‌شود. دستمزدها درشعبه بانکی که بهمین منظور در بیمارستان تأسیس شده است، پس‌انداز می‌شود. هیچ‌کس بجز خود بیمار حق برداشت از این پس‌انداز را ندارد، حتی اعضای خانواده‌اش. مدیران بیمارستان می‌گویند پولی‌که بیمار با کارخود پس‌انداز می‌کند اغلب به عنوان سمبل شخصیت اجتماعی بازیافته قبول می‌شود و در وقت بازگشت به‌خانواده مایه‌احترام اومی‌گردد وپذیرش او را در زندگی عادی خانوادگی تسهیل می‌کند.

به عقیدهٔ سیدنی‌اورت درجه ثمربخشی‌این‌روش معالجه؛ رامی‌توان در تعدادکثیر بیمارانی مشاهده کردکه پس ازبهبود به خانه خود بازگشته‌اند. درپرونده قریب ۹۰ درصد آنها مهر «لاعلاج» کوبیده شده‌بودکه درواقع به معنی حکم اعدام آنها بوده‌است.

بسیاری ازهمین «لاعلاجان» را می‌توان در زمین ورزش بیمارستان سرگرم بازی بیس‌بال دید ویا به ملاقات‌کسانی ازآنها رفت‌که درمزرعه شخصی خود به پرورش طیور مشغولند و یا مبل چوبی می‌سازند.

وقتی‌که بیمارستان را ترك می‌کردم، دسته همسرایان بیمارستان چند ترانه و تصنیف کوبائی را برایم اجرا کردند. وقتی که آمادهٔ رفتن‌می‌شدم، مرد جوانی از میان همسرایان بلند شد ومیکروفون را به دست‌گرفت وتصنیف «آماداآمانته» را برایم خواند و مرا به شادی و شگفت آورد ـ این تنها تصنیف برزیلی بودکه او می‌دانست.

بقیه ازصفحه ۱

دفاع از حقوق خلق فلسطین

آورده‌اند، عملاً اززادگاه خویش تبعیدشده‌اند. رهبران صهیونیست اسراییل اعراب‌راشهروندان‌درجهٔ دوم بحساب می‌آورند. آنها حتی این حق دم بریده را در مورد اعراب ساکن فلسطین خاوری و منطقهٔ غزه‌که درژوئن ۱۹۶۷ به اشغال درآورده‌اند، قایل نیستند. متجاوزین اسراییلی با تجاوز به کشورهای عربی درژوئن ۱۹۶۷ بیش از ۶۰۰۰۰ کیلومتر مربع از اراضی آنان را بتصرف درآورده‌اند. این اراضی اشغالی سه باراز مساحت دولت اسراییل در مرز های تعیین شدهٔ متارکهٔ جنگ در ۱۹۴۹ در پی نخستین جنگ اعراب واسراییل، و۴ بار از سرزمین اختصاص داده شده‌به دولت‌عبری ازجانب مجمع‌عمومی سازمان ملل متحد در ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷ برای ایجاد دو دولت در سرزمین قدیمی فلسطین بیشتر است. بحق می‌توان گفت‌که دولت صهیونیستی اسراییل با چنین اقدامات توسعه طلبانه وتجاوز به حقوق‌مردم فلسطین واعراب‌ساکن مناطق اشغالی ننگین ترین شکل سیاست‌نژادپرستانه‌راا‌عمال‌می‌کند.

مجمع عمومی سازمان ملل متحد در نوامبر ۱۹۷۵ ضمن تجزیه و تحلیل شکل‌ها واسلوب‌های عمل دولت تجاوزکار اسراییل درمورد سرزمین‌های اعراب، صهیونیسم‌را به‌عنوان شکل نژادپرستی وتمایز نژادی توصیف کرده است. این سازمان معتبرجهانی بارها تصریح نمودکه مبارزهٔ خلق قهرمان فلسطین در راه احیاء حقوق‌ملی خود بموجب منشور ملل متحد خصلت مشروع و قانونی دارد.

مجمع عمومی سازمان ملل متحد در ۲۲ نوامبر ۱۹۷۴ در تصمیمات‌خود حقوق تفویض‌ناپذیر فلسطینی‌ها درسرزمین فلسطین و منجمله حق تعیین سرنوشت‌بدون دخالت خارجی و حق استقلال و حاکمیت ملی را مورد تاکیدقرار داد. در این تصمیم حقوق دیگر فلسطینی‌ها چون بازگشت به زادگاه خود و تصاحب اموال از دست رفته هم برای رانده‌شدگان وهم برای‌کسانی‌که در سرزمین اصلی خود نفی بلد شده‌اند، برسمیت شناخته شده است. در همین سند تصریح شده است که خلق‌فلسطین یکی‌از اجزاءاساسی استقرارصلح بادوام وعادلانه در خاور نزدیك است.

سازمان‌آزادی بخش‌فلسطین سخنگوی قانونی خلق فلسطین است. این‌سازمان نخستین‌سازمان آزادی‌بخش‌است‌که درسال ۱۹۷۴ به‌عنوان ناظر دایمی درسازمان ملل متحد پذیرفته شده است. سازمان مذکور از جانب ۱۱۲ کشور عضو سازمان ملل متحد برسمیت شناخته شده است. مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سی‌امین نشست خود در نوامبر ۱۹۷۵ ضرورت دعوت ازسازمان آزادی‌بخش فلسطین را به‌عنوان نمایندهٔ خلق فلسطین برای‌شرکت در همهٔ کوشش‌ها، مباحثات و کنفرانس‌ها دربارهٔ خاور نزدیك که به ابتکار سازمان ملل متحد برگزار می‌شود، با حقوق برابر باسایرشرکت‌کنندگان‌خاطرنشان ساخته است.

خیانت آشکار سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم مصر به رهبری انورسادات جبههٔ مقاومت اعراب را در برابر اسراییل تضعیف نمود و به امپریالیسم جهانی ودر رأس آن امپریالیسم آمریکا امکان داد که علی‌رغم تصمیمات سازمان ملل متحد و قرارهای بین‌المللی‌برضد منافع اعراب وبه ویژه علیه منافع‌خلق عرب فلسطین بامصر وارد معامله شود.

آمریکا دراول‌اکتبر ۱۹۷۷ تحت تأثیر موقعیت نامساعد خود اعلامیه‌ای دربارهٔ خاورنزدیك با اتحاد شوروی امضاء نمود که در آن‌تصریح شده‌است: طرفین‌متعهد می‌شوند مجموع مسایل‌مربوط به خاورنزدیك را درکنفرانس صلح ژنو با شرکت نمایندگان خلق فلسطین حل وفصل نمایند. اما پس از خیانت سادات آمریکا جرأت یافت ازاین تعهد سرباز زند و توطئه صلح جداگانه با اسرائیل را درکمپ‌دیوید سرهم‌بندی نماید.

امضای قرارداد صلح جداگانه مصر با اسراییل که بر اساس موافقت نامهٔ کمپ‌دیوید صورت گرفت، حقوق‌مردم‌فلسطین را در ایجاد دولت مستقل ملی بشدت پایمال کرده است. این قرارداد ننگین به تجاوزاسراییل به سرزمین‌های اشغالی اعراب جنبهٔ قانونی بخشید. قرارداد صلح مصر با اسراییل‌به هیچ‌وجه نمی‌تواند درخاورنزدیك آرامش برقرارکند. یگانه راه حل‌مسالهٔ خاورنزدیك‌دراعلامیهٔ دوم‌نوامبر ۱۹۷۸ اتحاد شوروی و هیات نمایندگی فلسطین به رهبری یاسرعرفات منعکس شده است. دراین‌اعلامیه آمده است، «طرفین عزم راسخ خودرا درادامهٔ مبارزه بخاطر رسیدن به یك صلح عادلانه وبادوام در خاور نزدیك اعلام می‌دارند. به عقیدهٔ آنان چنین صلحی طبق تصمیم سازمان ملل متحد تنها با عقب‌نشینی‌کامل و بدون قید و شرط دار ودستهٔ اسراییلی از همهٔ سرزمین‌های اشغالی اعراب در ۱۹۶۷، تحقق حقوق ملی و قانونی خلق عرب فلسطین، منجمله حق تعیین سرنوشت وی، حق ایجاد دولت مستقل وحق بازگشت‌مردم فلسطین به زادوبوم خود تأمین می‌گردد».

سرنوشت مردم فلسطین با مبارزهٔ رهایی‌بخش خلق‌ها وجبههٔ نیروهای انقلابی وپیشرو بشریت پیوند نزدیك‌دارد. بی‌جهت‌نیست که درآفیشی که بتازگی توسط فلسطینی‌ها منتشرشده می‌بینیم که یك میهن پرست ویتنامی پرچم پیروزی را به‌یك رزمندهٔ‌فلسطینی می‌سپارد. این سنبل هیچ جنبهٔ تصادفی‌ندارد. مبارزهٔ خلق‌فلسطین به‌روند ضد امپریالیستی عمومی رهایی‌بخش تعلق‌دارد که‌گام‌بگام به‌پیروزی‌های تازه می‌رسد.

مردم ایران که‌به اردوگاه مبارزان ضد امپریالیسم جهان تعلق دارند، سرنوشت‌خودرا با سرنوشت همه خلق های ضد امپریالیست ومنجله خلق‌قهرمان فلسطین همپیوند می‌دانند. اقدام قاطعانهٔ امام خمینی درقطع‌رابطه بادولت خبیث وتبهکارانورسادات سیمای ضدامپریالیستی‌مردم‌ایران را درجهان مبارك‌تر وروشن‌تر می‌سازد واین امیدرا دردلها بارمی افروزد که ایران درکنارفلسطین قهرمان، بیاری‌یکانگی همهٔ نیروهای رزمنده‌وانقلابی، به‌آرمان های مبارزه ضد امپریالیستی وفادار خواهد ماند.

بقیه ازصفحه ۱

نمایشگاه نقاشی...

رضا اولیا درایران چنانکه باید، شناخته نیست، همینقدر می‌دانندکه یکی از کارهای او، مجسمه‌ای به یادبود شهید خسرو روزبه، در میدان شهرکی در پیرامون رم، پایتخت ایتالیا، برپاست. با این‌همه، اولیاهنرمندی پرکار وبا سابقه‌است‌که تاکنون بیش ازبیست نمایشگاه ازآثاراو درایتالیا وآلمان‌وفرانسه ترتیب داده شده‌است. او در آکادمی هنرهای زیبای‌رم زیردست رناتو گوتوزو کارکرده چنان‌که خود می‌گویدسخت‌ازاو تأثیرپذیرفته‌است.

رضا اولیا چهل‌سال دارد و اکنون، پس ازسالها دوری از ایران، در دانشکدهٔ هنرهای تزیینی‌که خودزمانی‌دانشجوی‌آن بوده‌است درس‌می‌دهد.

ترجمه: جعفر جهانبخش

اخلاق وشیوهٔ زندگی در جامعه نوین

● شیوه زندگی انسان امری خصوصی نیست.

محدوده روابط اخلاقی بینهایت گسترده است؛ تا آن‌جا که نه فقط زندگی انسان در جامعه بلکه، الگوهای زندگی روزمره درخانواده وزندگی خصوصی اورا نیزدر برمی‌گیرد.

زندگی روزانه‌شامل آن‌محیط اجتماعی است که انسان بهنگام فراغت ازتولید وفعالیت اجتماعی در آن بسرمی‌برد؛ بعبارت دیگر هنگامی که بخودرها می‌شود. سوال این‌است که آیا این‌امر تنها بحوزهٔ علایق شخصی اومربوط می‌شود؛ نه‌چنین نیست، زیرا پیوندهای استواری اورا به زندگی اجتماعی مربوط می‌سازدوشیوه‌زندگی‌فردی او بخشی اززندگی‌جامعه‌راتشکیل می‌دهد. برهمگان آشکارست که بسیاری ازخطوط شخصیت انسان در متن زندگی خانوادگی شکل می‌گیرد.

خلقیات و قابلیت‌کار او تا میزان وسیعی بوسیله سیر آرام و آسایش زندگی روزمره تعیین می‌گردد. تمام این‌عوامل تااندازه زیادی برساخت‌اخلاقی‌وطرزتلقی او ازکار و محیط جمعی‌اش تاثیر می‌گذارند.

زندگی روزمره یك انسان خارج‌ازمحدوده‌کارش، زیرسیطره نوع نظام اجتماعی‌ایست‌که در آن بسرمی‌برد. نظام نوین، شالوده زندگی فرتوت‌کهن و الگوهای نمادین آن‌رادرهم نوردیده است. میخانه‌ها و زاغه‌ها، شمع‌وکلیسا، قماروجهالت‌جای‌خودرا به‌تئاترها و بنیادهای فرهنگی، خانه سازی مدرن، کتاب، نیروی برق‌وتلویزیون بخشیده است.

تدارك شبکه گسترده‌ای از مؤسسات‌پرورش کودك‌وتامین‌همگانی، بهبود سازگاری ووفاق عمومی، خدمات بهداشتی وغیره‌همگی در جهت‌فراهم آوردن تحولی انکارناپذیردرزندگی مردان و زنان جامعهٔ نوین سخت سودمند واقع شده‌اند. با وجود این نادرست خواهد بود اگر خیال کنیم در صورتیکه شرایط مادی ضرور به دست‌آید، الگوهای زندگی نوین بطورخودکاررریشه‌می‌دوانند؛ بعکس، تحقق نهایی آن‌ها به خود مردم، ارتقاء سطح‌فرهنگ‌ایشان‌و پذیرش اصول‌اخلاقی نظام نوین مربوط می‌شود.

بناکردن خانه‌های زیبا و مناطق مسکونی جدید کاررا تمام نمی‌کند. انسان‌ها باید بیاموزند که دراین‌کانون‌ها زندگی زیبا و نوینی‌راپی‌ریزی‌کنند و آن‌راپاس دارند. بدین منظورمردان وزنان جامعهٔ نوین‌همه باغ‌ها وخیابان‌ها رانظمی‌دلنشین و آرامته‌می‌دهند، درخت‌و گل‌وگیاه درآن‌می‌نشانند. سالن‌های غذاخوری، فروشگاه‌ها، موسسات تهیه پوشاك وسرویس های تعمیرات خانگی براستی در خدمت ارضای نیازهای مردم قرارمی‌گیرند، وضوابط جامعه نوین بطور داوطلبانه ودلیخواه موردپذیرش‌همگان‌قرارمیگیرند؛ درپیشبرد این روندها از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌شود.

زنان و مردان جامعهٔ نوین ضمن‌سازمان دادن زندگی‌روزمره خویش، می‌آموزند که از اوقات فزاینده فراغت خود بنحو احسن سودجویند. بخش قابل ملاحظه‌ای ازآن را به‌مطالعه وتکمیل‌دانش، به‌کار اجتماعی وبه دلبستگی‌های ورزشی و هنری خویش اختصاص می‌دهند. بهرتقدیر، داشتن‌موضع یك‌ناظر، خواننده یاشنوندهٔ غیر فعال خوشایند بسیاری از مردم نیست. آنان یادمی‌گیرند نقاشی کنند، ازاستعداد خوددر نوشتن، کار وایفای نقش‌بهره‌برگیرند و در مسابقات ورزشی شرکت جویند.

این‌همه، گواه براین‌مدعاست که‌عناصرمشخصی‌درزندگی‌روزمره انسان جامعهٔ نوین بیشتر و بیشتر رخنه می‌کنند.

● ازدواج وخانواده

خانواده‌سهم عظیمی‌درزندگی انسان دارد ــ سلول اولیه جامعه برشالوده پیوندهای خونی‌استوار گردیده است. سرشت خانواده از نزدیك با نظم اقتصادی واجتماعی محیط برآن درارتباط است. خانواده وجوه عمده نظم‌موجودرا در مقیاس خود بازسازی‌می‌کند.

نظام نوین خانواده را از الگوهای مالکیت خصوصی آزاد کرده وبسوی‌دیگر رهنمون‌میشود ملاحظات مالی از این پس در زندگی خانوادگی نقش‌محوری‌را نخواهند داشت. درعوض‌احساسات وعواطف طبیعی انسان جایگزین آن خواهد شد. ازدواج باانگیزه های‌مادی منافی اخلاق وشنیع تلقی خواهدشد. انقلاب زنان را آزاد ساخته وبرای آنان حقوقی برابر مردان تضمین‌کرده است.

درساختمان مرحلهٔ‌عالی‌نظام نوین، زنان شانه به‌شانه مردان نقشی فعال ایفا می‌کنند. میدان گسترده‌ای از دلبستگی‌های اجتماعی دربرابر زنان گشوده شده، مفهوم این‌حرف آن است‌که بستگی روانشناسانه و اقتصادی آنان به‌مردان امری مربوط به گذشته است. مفهوم‌دیگر این‌حرف آن‌که، اندیشه‌ها و اصول عام اخلاقی، عشق، دوستی، احترام متقابل، آزادگی‌وصراحت‌خالصانه بین زن و شوهر، اندیشه‌ها، علایق مشترك و مداومت در مراقبت از فرزندان، نقش هرچه مهم‌تری‌را در امرانسجام‌خانواده ایفامی‌کنند. زنان‌و مردان‌جامعهٔ نوین‌امیدآن دارند که درخانواده نه‌تکیه‌گاهی برای جاه طلبی‌های خودخواهانه‌شان، بلکه ارضاء نیازهای معنوی عشق و دوستی‌با زوج خویش را بیابند. عشق در زندگی‌انسان یك‌مقام‌محوری را اشغال می‌کند. عشق منشاء شادی و نشاط عظیم، تلاطم و هیجان عمیق وگاه رنج وتعهدات اخلاقی است. لنین شعار بورژوایی «عشق آزاد» راکه برای توجیه وتصدیق عادات هرزه بکارگرفته می‌شود، قاطعانه محکوم کرده است. عشق عاطفه‌ای ژرف و تابان است‌که تمامیت انسانی‌را طلب می‌کند، برای اجتناب ازپایین‌آوردن ارزش‌آن از هیچ تلاشی‌فروگذار نباید کرد.

لیدیاابوخوا، نویسنده‌شوروی بطرز شایسته‌ای‌این نظر رابرشته کلام‌کشیده است: «وقتی لرمانتوف می‌گوید:

«درکشش
تاروپود همه احساس‌وعواطف
در تاب
عاشق اوست»

این واژگان شاعر را باید با تعمق دریافت. هیچ هوس و هیجان‌گذرا یا دلباختگی جوانی راکه گاه به‌این یك نظر داردوگاه‌به‌آن‌دیگری، گرچه قطعاً می‌تواندبدنبال خود سیاهه‌ای‌از تجارب ناب سوزان و شورانگیز بجا گذارد، عشق گفتن جایز نیست. عشق دقیقاً، «درکشش تاروپود همهٔ‌احساس‌وعواطف درتاب» است. ناتوانی‌جسمی‌و عاطفی از زیستن بدون یار است. عاطفه‌ای از این دست یکشبه چهره نمی‌کند، بل نیازمند تاب‌آوردن‌در برابر آزمون زمان است، یا چه بسا همان به‌که درآغاز فرو خورده شود، تا سردرگریبان کند ورخ فروپوشاند. اگر از خویشتن‌داری‌بسیارچنین نماید که‌شعله عشق‌رالمحه‌ای خاموشی می‌گیرد، چه باك! فراچنگ‌آوردن‌کمال‌مطلوب‌ــ معشوق‌ــ را هراندازه بهای پرداختی سنگین‌تر (مراد آن تلاش‌هایی است‌که بپاس خاطرمعشوق بعمل‌می‌آوریم) پیوندی‌که‌مارا یگانه‌خواهد کرد ناگسستنی‌تر. با این همه به آنان‌که‌شور تب‌آلود را توجیهی برای کنش‌های فارغ ازاندیشه‌شان‌می‌دانند، باور مدارید: این از بی انضباطی‌فرد یاچه بسافقدان صداقت اوپرده برمی‌دارد.»

هیچکس‌آن مایه توانایی ندارد‌که فرمول‌کاملی از عشق ورزیدن‌بدست‌دهد. این عاطفه‌ایست فوق‌العاده فردی، همواره تازه و با طراوت‌که درهمه اوقات‌خودرا بگونه‌ای یگانه و نامکرر عرضه می‌دارد.[1] بهررو، یك نکته شایسته تاکید است وآن اینکه در هر وضعیتی‌ــ هم‌تلخ‌ترین و هم‌نشاط انگیزترین لحظات‌ــ انسان‌بایستی راستی و تمامیت عاطفی و منش موقرانه خویش را پاس دارد. او نباید خویشتن راآلودهٔ رفتاری فرومایه و مبتذل کند، چراکه رهائی از چنین داغ ننگی بس دشوارست.

می‌توان پرسید عشق‌که تنها سهم دو انسان است‌ا از چه‌رو مورد توجه خاص جامعه قرار می‌گیرد. بالطبع دخالت در تمام وجوه زندگی درونی عشاق و پیگیری‌همه‌حرکاتشان‌کاری‌ناشایست و عوام‌منشانه خواهد بود.

چیزی‌که موردنظرهیچکس نیست. بهرتقدیر، عشق‌تنهایك «ماجرای خصوصی» نیست. لنین یادآور می‌شودکه، «عشق دو انسان را در برمی‌گیرد ولی زندگی نوین ثالثی را بوجودمی‌آورد. نگرانی جامعه دراین مورد ناشی ازهمین اصل است. این جاست‌که مساله تعهد در رابطه با جمع مطرح می‌شود.»[2] استمرار منطقی عشق‌و گسترش بیشتر وبیشتر آن رابایدد در خانواده و پرورش کودکان یافت.

اقدام به ازدواج گامی است بسیار پرمسئولیت‌که مستلزم‌بلوغ عاطفی است، گامی‌که تعهدات اجتماعی خطیری بردوش فرد قرار می‌دهد. گاه جوانان خیلی زود وپیش ازآن‌که‌بتمامی ازاین تعهدات آگاه‌شوند یافرصتی برای پیشبرد آن بدست‌آرند، ازدواج می‌کنند. برای حفظ وحراست‌از خانواده شرایط زندگی منزه و شایسته ازطرفی و مقتضیات مالی ازطرف‌دیگر مطرح‌است. زندگی بخرج والدین انگل‌وار است و شایسته انسان جامعهٔ نوین نیست.

گاه این نظر عنوان می‌شود که در مرحلهٔ عالی نظام نوین پرورش کودکان یکسره در حیطه مسئولیت دولت قرار می‌گیرد و خانواده ازاین‌تکلیف رهامی‌شود. درست‌است که‌جامعه سهم‌فزاینده‌ای ازاین‌کار را بعهده می‌گیرد ودر آینده نقش‌کاملا در خور توجهی را اختیار خواهدکرد؛ امامراد این نیست‌که خانواده در این‌کار خطیر شرکت نخواهد داشت. هیچ‌کس یارای انکار عشق بین کودکان و والدین‌شان یا لزوم تماس متقابل‌آنان را ندارد. همه می‌دانند عشق یك مادر چه نقش حیاتی در زندگی فرزندش ایفا می‌کند. بی‌توجهی به‌نفوذ سترگی که‌والدین‌می‌توانند برشکل‌گیری خود آگاهی و صفات اخلاقی فرزندشان بجاگذارند، فقط‌مهمل ومضحك است.

● نفی بقایای گذشته

سلامت جامعهٔ نوین‌ازهیچ‌سو تهدید نمی‌شود. در اینجا از ناخوشی‌های‌مبتلا به‌همه‌کشورهای سرمایه‌داری خبری‌نیست. دراین نظام‌برای فردگرایی، مال‌اندوزی و لئامت، طفیلی‌گری و دیگر جلوه های اخلاق بورژوایی هیچ زمینهٔ اجتماعی وجود ندارد.

بیش از چهار پنجم جمعیت کنونی شوروی پس از انقلاب اکتبر زاده‌شده وپرورش‌یافته‌اند، پس جوانان ومردان و زنان‌میان سال‌که هرگز در جامعهٔ سرمایه‌داری بسر نبرده‌اند، چگونه می‌توانند همچنان طعمهٔ بقایای گذشته باشند؟

شعور انسان‌ها باشتابی کم‌و بیش متفاوت ازمحیط زندگی‌شان یعنی‌وجوداجتماعی تکامل‌مییابد. این نشان می‌دهد چرا بقایای گذشته تادیرزمانی پس از امحاء شرایط اقتصادی بوجود آورنده آن همچنان وجود دارد.

«داغ باطله» گذشته که به نیروی عادت‌وسنن دیرین‌زنده‌اند بردنیای‌نوین‌بقوت‌چنك‌انداخته‌از یك‌گروه‌مردم‌به‌گروه‌دیگرسرایت می‌کنند؛ تو گویی‌نگران‌آنند‌که‌بهر قیمت‌درجامعه‌نوین‌ریشه‌گیرند، نیز باید بخاطر داشت‌که رسوم، اندیشه‌هاومفاهیم دیرین ازبیرون نیز به‌برکت‌نفوذ بورژوازی‌تغذیه می‌شوند. نمودهای ضد اجتماعی را همچنین می‌توان دردشواری هایی‌که همچنان درزندگی‌روزمره باآن مواجهیم، ریشه‌یابی‌کرد.

از میراث نکبت بار دنیای کهن یکی‌بی‌فرهنگی و ابتذال است‌که مترادف فقدان‌تام‌اندیشه، بی‌تفاوتی نسبت به‌هرچیز بجز «شخص» خود می‌باشد. منافع جمع و جامعه برای انسان بی‌فرهنگ و فرومایه هیچ ارزشی ندارد، تنها دلبستگی او در کار اغتنام فرصت برای کسب ثروت دنیوی است وازاین‌رو دربرابر هرنوع سوء مدیریت چشم برهم می‌گذارد، مگراینکه تأثیرش مواردی را شامل شودکه تحت مسئولیت مستقیم اوست. شخص فرومایه برای حصول اطمینان از اجرای عدالت انگشتی تکان نمی‌دهدو بی‌چشم داشت دست‌کمك به‌کسی نمی‌دهد.

نظام نوین وبقایای آتمسفر اجتماعی گذشته بایکدیگر ناسازگارند. تنها تلاش یکپارچه همه مردم می‌تواند این «داغ باطله» را که مرده ریك گذشته است، ازسر راه بردارد.

دراین‌باره لنین چه خوب می‌نویسد: «تنها همکاری‌داوطلبانه و ازروی وجدان توده کارگران ودهقانان در زمینه حسابرسی و کنترل... اراذل واوباش، بیکارگان وقداره‌کشان، یك‌همکاری توام با شور واشتیاق انقلابی، می‌توانند براین بقایای سرمایه‌داری‌ملعون، این لای ولجن (تاریخ) بشر، این اندام یکسره فروخشکیده وفاسد، این سم مهلك‌مسری، این‌طاعون، این زخم چرکینی‌که جامعه نوین ازسرمایه‌داری به‌ارث برده است فایق آید»

۱ــ بیاد بیاوریم این شعر حافظ را

«یك قصه بیش نیست غم‌عشق وین‌عجب
کزهرزبان‌که‌می‌شنوم‌نامکرر است».

۲ــ کلارا زتکین؛ خاطراتی از لنین.

بقیه ازصفحه ۲

قانون اساسی کشورهای ...

را به‌استنادسیاسی‌پایدارتر می‌دهند که هدف‌های تصریح شده درآنها حاصل شده است. جمهوری دموکراتیك خلق یمن در سال ۱۹۷۰ قانون اساسی‌خودرا تصویب کرد، سوریه درسال ۱۹۷۳ قانون اساسی دائمی خودرا تصویب‌کرد، که‌جایگزین قانون اساسی موقت سال ۱۹۶۹ شد. برمه‌در ۱۹۶۹ و الجزایر در ۱۹۷۶ قوانین اساسی‌جدیدخودرا تصویب‌کردند. تصویب قوانین اساسی موقت‌بجای اعلامیه‌هاوجایگزینی‌آن‌باقوانین اساسی دائمی بر تحکیم رعایت قانون گواهی می‌دهند، که منطبق با وظیفه ساختمان جامعه نوین است.

در کشورهای مختلف از روش‌های مختلفی برای تدوین و تصویب قانون اساسی استفاده شده است. دربرخی‌دولت‌های بورژوایی قانون‌اساسی بوسیله‌مجامع‌موسسان انتخابی‌خاصی یاعالی‌ترین‌ارگان نمایندگان که‌کارکردچنین‌مجامعی راداشته‌اند تصویب شده است. از آنجائی‌که این‌روش به نیروهای مترقی این‌امکان را می‌دهد‌که در پارلمان های بورژوایی انتخاب شوند وتاحدودی برمحتوای‌قانون اساسی‌تأثیر بگذارند، درکشورهای سرمایه‌داری کوشش همه‌جانبه‌ای می‌شود که یا نقش ارگان‌های نمایندگی راکاهش داده یابطور کلی‌آنهارادردوره‌تدوین‌وتصویب قانون اساسی ازبین ببرند. بدین منظور قوانین اساسی یا تحمیل می‌شوند (مثلا، بوسیله‌کشور مادر به‌کشورمستعمره)، یابوسیله‌ارگان هایی‌که بدون‌شرکت‌رأی‌دهندگان تشکیل شده‌اند (قانون اساسی جمهوری فدرال آلمان در سال ۱۹۴۹) یا بوسیله ارگان‌های مشورتی، که بخشی ازآن توسط پارلمان انتخاب می‌شوند وبخشی بوسیله حکومت منصوب‌می‌گردند (قانون اساسی ۱۹۵۸ فرانسه) تدوین وتصویب می‌شوند.

بعنوان اقدامی برای جلوگیری ازبحث‌پیرامون پیش‌نویس قانون‌اساسی، نه‌تنهابوسیله مردم‌که همچنین درپارلمان، آنرا به آراء عمومی (رفراندوم) می‌گذارند. تصویب پیش‌نویس بوسیله اکثریت رأی دهندگان بمثابه مرحله‌نهایی تصویب‌قانون اساسی تلقی می‌شود.

درنگاه اول این روش دموکراتیك بنظر می‌آید. اما، عملا، در کشورهای بورژوایی رفراندوم اغلب بعنوان وسیله‌ای برای دستیابی به هدف‌های غیر دموکراتیك مورد استفاده قرار می‌گیرد. رأی‌دهندگان‌نه‌می‌توانند بحثی دربارهٔ‌پیش نویس بکنندو نه‌اصلاحی‌در آن‌درجریان‌رفراندوم بعمل‌آورند، تنها کاری‌که‌می‌توانند بکنند اینستکه پیش‌نویس را در کلیت آن‌ردیا تصویب کنند. بدون بحث‌اولیه، ازجمله‌بحث‌درپارلمان، رأی دهندگان بسختی می‌توانند نشانی ازخوددرسندی‌به پیچیدگی قانون اساسی بیابند. بعلاوه، وسایل ارتباط جمعی بورژوایی تاثیر زیادی بررأی دهندگان می‌گذارند. درنتیجه، گاهی حتی ارتجاعی‌ترین قوانین اساسی در رفراندوم کشورهای بورژوایی تصویب می‌شوند (مثلا، در سال ۱۹۶۸ دریونان درشرایط سلطه دیکتاتوری‌نظامی).

درکشورهای سوسیالیستی

بقیه درصفحه ۶

از کلیهٔ نمایندگی‌های شهرستانها و دوستانی‌که درپخش سوگند با ما همکاری می‌کنند تقاضا میشود برای کمك به‌پیشرفت کار، جهت تسویه حساب هرچه زودتر اقدام فرمایند.

متشکریم

اثر: ماکسیم گورکی

چگونه جیووانی سوسیالیست شد

ترجمه: ناصر مؤذن

وینچنزوی نقاش و **جیووانی** تراشکار کنار دریك رستوران که میان بته‌زارانبوه تاکستانی قدیمی پنهان شده است، روی خمره‌ای شراب نشسته‌اند. میز آنها زیر سایبان مویی که ساقه‌های نیلوفر پیچ و گلهای قرمز و کوچك چینی در آن دویده‌است، قرار دارد. **وینچنزوی** نقاش، جوانی است ریز نقش، سبزه و استخوانی. چشمهای سیاهش با تبسم خوددار آدمی خیالپرور می‌درخشد. این تبسم، برخلاف آبی سیر پشت لبها و گونه‌های تیغ انداخته‌اش، به چهرهٔ او حالت ساده و کودکانه‌ای می‌دهد. **وینچنزو** دهانی کوچك، گرم، دخترانه ودستهایی بلند دارد. انگشتهای بیقرارش با غنچهٔ طلایی رنك گلی بازی می‌کند. غنچه را به لبها می‌فشارد و چشمهایش راهم می‌گذارد. به نرمی می‌گوید،

ــ «نمی‌دونم، امکانش هست...»

سر بزرك ولاغرش را تکان می‌دهد و کاکلش که سرخی می‌زند روی پیشانی ولومی‌شود. **جیووانی** اصرار می‌کند،

ــ «آره، آره! هرچه بیشتر به سوی شمال بروی مردم را خشن‌تر می‌بینی!»

«جیووانی» کله‌ای درشت وشانه‌هایی پهن دارد وروی کلهٔ بزرگش موی سیاه ژولیده ومجعدی روییده است. صورتش مسی رنك است و بینی آفتاب سوخته‌اش از پوسته‌های سفید پوشیده است. چشمهای درشتش چون چشمهای درشت و موقریك ورزو است. انگشت شست دست چپش قطع شده است. طرز صحبت کردنش آرام است، همچون حرکت دستهایش که پوشیده ازروغن موتور و برادهٔ آهن است. لیوان شراب را میان انگشتان چرکش که ناخنهای آن شکسته است، می‌فشارد و باصدای بم وعمیق خود به صحبتش ادامه می‌دهد ومی‌گوید،

ــ «میلان! تورین! این دوشهر کارگاههای پرشکوهیه که انسانهای نوی را قالب می‌ریزه، جایی‌یه که طرز فکر نوی ازش برمی‌خیزه! کمی‌صبر داشته‌باش، چیزی‌طول نمی‌کشه که‌جهان‌مهربان وخردمند بشه!»

نقاش ریزه‌نقش گفت،

ــ آری

ولیوان شراب را برداشت، جلوی نور آفتاب گرفت وخواند،

«آه، زمین دربامدادان روزگارما چه‌گرم است،
دریغا اما، ما پیرمی‌شویم وگرمای لطیف می‌پژمرد.»

و گفت،

«به‌نظرمن هرچه بیشتر رو به‌شمال بروی‌مردم بهتر کارمی‌کنن. فرانسوی‌ها به اندازهٔ ما تنبل نیسن، آلمانی‌ها ازفرانسوی‌ها هم زرنگترن. درنهایت روسها هسن. روسها آدمهایی هسن که به دردت می‌خورن!»

نقاش درحالی که سرش راخم می‌کرد، گفت،

ــ سرزمین قهرمانان. کاش آنجا زندگی می‌کردم...

تراشکار درحالیکه تیزی دست را روی زانو می‌کوفت باصدای بلند گفت،

ــ تو؟ هفتهٔ اول عین گوشت یخ‌زده میشی!

هردوقاه‌قاه خندیدند.

گرداگرد آنها، گلهای آبی وطلایی شکوفه‌کرده بودوپرتو خورشید درفضا موج می‌زد. شراب سرخ در جامها کف‌کرده بود و نوای زمزمه‌گر دریا از دوردست می‌آمد. تراشکار با تبسمی گشاده گفت،

ــ حالا گوش بده **وینچنزوی** عزیز تا بهت بگویم من‌چه‌شکلی سوسیالیست شدم. تو باید این‌ماجرا رو به شعردربیاوری. جریانش‌را میدونی؟

نقاش همچنانکه توی لیوانش شراب می‌ریخت و با تبسم به باریکهٔ قرمز شراب نگاه می‌کرد، گفت،

ــ نه، تو هرگز تا کنون ماجراش‌رو واسه‌م نگفتی. این قبای سوسیالیستی آنقدر خوب به‌تنت نشسته‌که آدم فکرمیکنه اصلاً با اون زاییده شده‌ای!

ــ نه! منم مثل تو وبقیهٔ مردم عریان ونادان زاییده شدم. چوون که بودم آرزوم این بودکه با یك زن ثروتمند ازدواج کنم. وقتی هم توی ارتش بودم سعی و تلاشم این بودکه افسر بشم. توی سن بیست وسه‌سالگی کم‌کم حس کردم که چیزهای این دنیاهم همه‌اش درست نیست وپی بردم که ادامه دادن به این جهالت شرم آوره.

نقاش زانوانش را به لبهٔ میز تکیه داد، سرش را بلندکرد وبه تپهٔ روبرو خیره شد. روی تپه، کاجهای انبوهی روییده بود و باد شاخه‌های آنها را به بازی می‌گرفت.

ــ واحدما به **بولونیا** اعزام شده بود. دهاتیهای این ناحیه اسباب دردسر شده بودند. عده‌ای ازآنها تقاضای اجاره بهای کمتر وعدهٔ دیگرشان مزد بیشتر می‌خواستند. من گمان می‌کردم هردواین عده در اشتباه هسن. به عقیدهٔ من کاهش اجاره بهای زمین وافزایش دستمزد چیزهایی بی‌معنی می‌آمد. چرا؟ برای اینکه درآن صورت مالکان خانه خراب می‌شدن! برای من آدم‌شهری همهٔ این کارها احمقانه و بی‌ربط می‌آمد. گرمای هوا، سگ‌دوزدنهای تمام‌نشدنی وپاسداری درشب همی بیشتر عصبانیم می‌کرد. این همه جنب و جوش واسه این بودکه دهاتیها، ماشینهای مالکارو خرد و خاکشیر می‌کردن، خرمنهارو آتیش می‌زدن و خلاصه چی بگم، هر چی که مال خودشون نبود داغون میکردن...

تراشکار جرعه‌ای شراب نوشید ودرحالیکه صحبتش گل کرده بود، ادامه داد،

ــ اونا، کله‌گله، عین گوسفندا ما ساکت وعبوس، توی مزارع گشت می‌زدن وسرشان توی‌کار خودشان بود. ما با نشان دادن سر ــ نیزه‌هامون به‌اونا متفرقشون میکردیم وگاهی اوقات هم با ته‌تفنگ هلشان می‌دادیم. اما اونا ترسی نداشتن وآرام‌آرام پراکنده میشدن و دوباره دور هم جمع میشدن. این جورکارا دیگه به‌اندازهٔ مراسم عشای ربانی آزار دهنده شده بود ومثل تب ازامروز به روز دیگه کشانده میشد. **لوتو**، سرجوخهٔ ما پسرخوبی بود، اصلاً دهقان و بچهٔ **ابروزی** بود. ازهمه چیز احساس ناراحتی می‌کرد. **لوتو** تکیده شده و چشماش گود افتاده بود. بی‌چاره مونده بود. می‌گفت: «بد وضعیتیه‌فرزندهای‌من! انگار اینطور بوش میادکه از تفنگامون باس واسهٔ راست وریس کردن اوضاع استفاده‌کنیم، مرده شورش ببره!»

لند لند **لوتو** ما هارو حتی بیشتر جری می‌کرد، بعضی از دهاتیهای کله شق با کاراشون وضع رو بدتر می‌کردن. اینا توی هر سوراخ سمبه‌ای سرك می‌کشیدن، روی هر بلندی، کنار هر درختی پیدایشان میشد وبا چشمهای پر ازنفرت به ما زل می‌زدن. طبیعی است که احساسات اونا نسبت به ما چندان دوستانه نبود.

وینچنزوی ریزه در حالیکه لیوانی پر از شراب به طرف رفیقش هل میداد گفت،

ــ بزن!

تراشکار لیوانش را برداشت و گفت،

ــ ممنون! به‌سلامتی همهٔ آدمای‌ثابت قدم!

و شراب را تا ته سرکشید و سبیلش را با دست پاك کرد و ادامه داد،

ــ یه روز روی تپه‌ای نزدیك یه زیتون‌زار وایساده بودم و واسهٔ درختا پاسداری می‌دادم ــ چونکه دهاتیها هر وقت که فرصتی پیدا می‌کردن درختا رو می‌شکستن. دو تا دهاتی، یکی پیر و یکی جوان ــ پائین تپه داشتن یه گودال می‌کندن. هوا خیلی گرم بود. خورشیدمثل کوره می‌سوخت. یکی از اون روزهایی بود که آدم آرزو می‌کنه ماهی بشه. من این دو تا دهاتی را می‌پاییدم و بی حوصله و عصبانی بودم. ظهر که شد دست ازکارکشیدن وچند تکه نان وپنیرو یك کوزه شراب ازبقچه‌شون درآوردن. پیش خودم گفتم اجل ببردتون! ناگهان پیرمرد که تا آن موقع حتی یك نگاه هم به من نینداخته بود، به‌مردجوان چیزی گفت. جوان‌سری تکان دادو پیرمرد باعصبانیت فریاد زد،

ــ به‌تو میگم برو!

مرد جوان با یه‌کوزه‌آمد بالا و با خلق ناخوش گفت،

ــ پدرم فکر میکنه شما تشنه‌تونه و این شراب‌رو واسهٔ شما داده!

ناراحت‌کننده اما جالب بود. من شراب رونپذیرفتم و با سر از پیرمردتشکر کردم. اما مرد جوان هم‌انطورکه به‌آسمان‌نگاه میکرد گفت: «بخورآقا، بخور! ما این شراب‌رو داریم بــه‌یه‌انسان میدیم نه به یه سرباز. انتظارهم نداریم که شراب ما یه سربازرو مهربونترکنه»

پیش خودم گفتم خدا لعنتت کنه! تودیگه نمیخواد نیش‌بزنی! و یه قلپ از شراب خوردم و ازشون تشکر کردم. اونام اون پایین شروع کردن به‌غذا خوردن. **هوگو** که بچهٔ **سالرنو** بــود، آمده بود پست‌رو از من تحویل بگیره. بش گفتم اون دوتادهاتی آدمای‌خوبی هسن. اون شب دم در یك انباری وایساده بودم و واسهٔ مــاشینهایی که آنجا نگهداری میشه، پاسداری میدادم. چندتا آجــر از سقف پرت شد پایین. یکی‌شون به‌سرم گرفت، اما چندان‌کاری نبود. یکی دیگه‌ش شونهٔ چپم‌رو خردکرد، طوریکه بازوم بی‌حس شد.

تراشکار شروع کرد به‌خندیدن. دهانش را فراخ بــازکرده بود و چشمهایش را چرخانده بود بالا. در میان خنده گفت،

ــ توی اون ایام و توی‌آن محل، آجر و چوب و سنك در کار بود. وچیزهای‌کوچك وبزرك بودکه به‌کله‌های ما کوبیده‌میشد، یه سرباز ممکن بود در حال رفتن به‌جایی یاوقت پاسداری، چوبی از زمین بلند بشود و بخورد توی سرش، یا سنگی‌ازآسمان‌به‌طرفش پرتاب شود. البته این اعمال مارو دیوانه می‌کرد.

حالت نگاه چشمهای نقاش غمناك گشت، رنگش پــریده و بنرمی گفت،

ــ شنیدن این چیزها همیشه دردآوره...

ــ چاره چیست؟ مردم خیلی‌کند به‌چیــزی پی‌میبرن. اما بقیهٔ ماجرا. بالاخره کمك خواستم و مرا توی خانه‌ای بردن. یکی از بروبچه‌های سربازهم اونجا خوابیده بود. سنگی به‌صورتش گرفته بود و شکاف برداشته بود. وقتی ازش سوال کردم که چطوری یه‌همچه اتفاقی واسه‌ش افتاده، لبخند کج و کوله‌ای زدوگفت: «یه پیرزن، رفیق! یه عجوزه که موهاش سفید بود یه سنك به‌طرفم پرتاب کردو بعد از من‌خواست که بکشمش!» ازش سوال کردم: «نگرفتنش؟» گفت، «نه. گفتم که خودم افتادم و زخمی شدم. البته فرمانده‌باورش‌نمیشد. اما من چه‌جوری می‌تونسم بگویم یه پیرزن منو زخمی کرده؟ اجل ببردش! زندگی اونا زندگی پرمشقتیه و من می‌تــوانم بفهمم چرا از ما سربازامتنفرن».

پیش خودم فکر کردم، پس قضیه از این قراره. همان موقع یه دکتر با دوتا خانم‌آمدن توه یکی از خانوما خیلی قشنك بود، موهاش بوربود و مطمئناً اهل ونیز بود. اون یکی‌دیگه یادم نیس. اونا شانه‌م را معاینه کردن ــ البته خیلی درد داشت ــ بعد کمپرس آب گرم واسه‌م تجویز کردن و رفتن.

چهرهٔ تراشکار توی‌هم رفته بود و خاموش دستهایش رابه‌هم می‌مالید. رفیق نقاشش لیوانها را دوباره پرکرد. تنك شــراب را بالاگرفته بود و بــاریکهٔ قرمز و شفاف شــراب توی هوا تاب برمی‌داشت.

تراشکار با دلتنگی ادامه داد،

ــ رفیقم و من کنار پنجره، توی‌سایه، نشسته بودیم که‌صدای زیبای خانم مو بور را شنیدیم با دوستش و همون دکتــره اومدن توی‌باغچه. اونا به‌زبان فرانسوی صحبت‌میکردن و منم که‌فرانسه‌رو خوب بلد بودم. شنیدم که خانم مــوبور میگفت، «متــوجه چشمهای اوشدین؟ اوهم دهاتیه و شایدوقتی لباس سربازی‌رو ازتنش‌دربیاره، مثل دیگرون، یه‌سوسیالیست بشه. فکرش‌رو بکنید، این مردم، با این چشمها که انگار میخوان به‌همهٔ جهان مسلط بشن، همه چیزرو تغییر بدن، همهٔ مارو دور بریزن و نابودکنن! و همه این اعمال‌به نام عدالتی‌کور و احمقانه انجام میشه!

دکتر گفت،

ــ جوونکهای احمق، نیمه‌طفل، نیمه حیوان...

ــ حیوان که‌آره، اما کدام‌کارشان بچگانه‌س؟

ــ اوه! این رویای تساوی حقوق انسانها درسراسرجهان...

خانم مو بور فریادکشید،

ــ تصورش‌را بکنید! من با اون یاروئی که چشمهایش عین چشمهای ورزووه‌واون یکی دیگه‌م که‌صورتش عین پرنده‌هاس باید مساوی باشم. همهٔ ما، شما آقــای دکتر ومن واین خانم بایس با این دهاتیا مساوی باشیم، این مردمی که خون‌عوام توی رگهاشون جریان داره! آدمهایی که میشه اونارو برای‌کشتن حیوونا تی مثل خودشون اجیر کرد...

خانم موبور مدت زیادی با حرارت تمام صحبت‌کرد. پیش خودم فکرکردم «خانم‌ارباب!» قبلا اورا دیده بودم وخوب میدونی که سرباز جماعت باچه شوری میتونه بــه زنــهــا فــکر کــنــه! طبیعتاً من‌هم خیال می‌کردم که او زن مهربان وخوشقلبی بایدباشه وهمینطورهم باهوش. چونکه دراون ایام من معتقد بودم آدمهایی که ازطبقات بالا هسن باید خیلی‌هم باهوش باشن.

از رفیقم پرسیدم که‌آیا متوجه شد اونها چی می‌گفتند یانه؟ اما او که فرانسه نمی‌دونس. وقتی‌هم‌واسه‌ش تعریف کردم که اون‌خانم مو بورچی می‌گفت، عجیب‌ازکوره دررفت. ازجاش‌پرید وشروع کرد توی اطاق به‌قدم‌زدن. چشمهاش برق می‌زدن، البته در واقع‌چشمش، چون‌که یه‌چشم دیگه‌ش با نوار زخمبندی بسته شده بود.

رفیق من باخشم گفت، «پس اینطور! این خانم از وجود من استفاده میکنه، اما منو انسان نمیدونه! واسه منافع این خانمه که من حقارت‌وپستی خدمت سربازی‌رو تحمل می‌کنم. اما او به‌خودش حق میده حیثیت منو لگدمال کنه. او شأن انسانی منو هیچ‌میدونه. واسه حفظ املاك واموال اونه که من جانم‌رو به‌خطر میندازم...»

رفیق، آدم احمقی نبود وحس می‌کرد جداً بش توهین شده. منم همینطور. روز دیگه، ماهمهٔ حرفهــای خانم مو بوررو به بچه‌ها دیگه گفتیم، بی‌آنکه یه‌واو ازش بندازیم.

«لوتو» زیرلب غرولندی کردو نصیحتمان کرد که احتیاط کنیم و گفت، «فرزندانم، فراموش نکنین که شما سربازین وچیزی به‌نام انضباط هم وجود داره!»

ما فراموش نکرده بودیم که سربازیم، اما ازآن روز به‌بعد بسیاری ازما، درواقع همهٔ ما، کور وکرشدیم ودهاتیها هــم ازاین طفره رفتنهای ناگهانی ما از وظایفمون، امتیازات فراوانی به‌دست آوردن. اونا جنگ روبردن ورفتارشون باهــا بسیار دوستانه شد. اون خانم موبور هم خیلی‌چیزا از دهاتیا یادگرفت. مثلا، بش یاد دادن که با آدمای درست وخوب چه‌جوری بایستی‌رفتار کرد. وقتی که بالاخره مارو ازاون محل‌خواسن، یعنی‌ازجایی که به قصدریختن خونمون فرستاده بودنمون، به بسیاری ازما دسته‌گــل دادن. رفیق عزیزهما نطوریکه ازخیابان‌دهکده می‌گذشتیم گلباروننمون‌میکردن نه سنگباروون! من‌عقیده دارم که مــا اون‌گلهاروخودمون بــه دست آوردیم. ما دیگه می‌تونسیم استقبال دشمنانه‌شون‌رو بــابدرقهٔ پرــ شکوهشان فراموش کنیم!

تراشکارخندید و بعد گفت،

ــ حالا «وینچنزو» ازاین‌ماجرا یه شعربساز...

نقاش درحالیکه بفکر فرورفته بود وتبسمی روی لبهایش نقش بسته‌بود، جواب داد،

ــ آره، واسهٔ شعر موضوع جالب ومناسبیه! اطمینان دارم که می‌تونم از پسش بربیام. آدم وقتی‌که سنش ازبیست وپنج بالاتــر میره دیگه اشعارعاشقانه به سادگی وزود زود سراغش نمیاد.

گلی‌را که دستش بود وحا خردیگرپژمرده شده‌بود به‌گوشه‌ای پرت کردویکی‌دیگرچید ودرحالیکه ازروی شانه‌هایش‌نگاه‌میکرد، ادامه داد،

ــ وقتی یه انسان راه میان سینهٔ مادر تاسینهٔ معشوقش را طی‌کرد، باید به خاطرنوع دیگری ازسعادت تلاش‌کنه.

تراشکار همانطور که شراب را تــوی لیوان می‌چرخانــد خاموش بود. شرشر نرم دریا به‌گوش می‌رسید وعطر گلها درهــوای گرم شنا می‌کرد.

تراشکار، من‌من‌کنان گفت،

ــ خورشید، ماهاروخیلی تنبل ولطیف طبع بارآورده.

بقیه درصفحه ۷

بقیه ازصفحه ٤

قانون اساسی کشورهای...

خلق و نمایندگان آن در عالی ترین ارگان‌های قدرت دولت، فعال‌ترین نقش را در تمام مراحل تدوین وتصویب قانون اساسی ایفا می‌کنند. پیش نویس قانون اساسی بوسیله کمیسیون ویژه‌ای که عالی‌ترین ارگان نمایندگان معین کرده تهیه می‌شود. این روش در برخی از کشورهای دارای سمت گیری سوسیالیستی بکار رفته. شورای خلق در سوریه در سال ۱۹۷۲ کمیسیونی را مأمور تهیه پیش‌نویس قانون اساسی کرد. کار کمیسیون در سال ۱۹۷۳ با تمام رسید. چنین کمیسیونی را کمیته مرکزی حزب حاکم برعه نیز در سپتامبر ۱۹۷۱ برگزید. در آن زمان کشور فاقد عالی‌ترین ارگان نمایندگان بود. این کمیسیون از ۹۷ نماینده از حزب و ارگان های دولتی، سازمان‌های اجتماعی ونمایندگان ملیت‌های گوناگون ساکن کشور ترکیب شده بود. چنین ترکیبی شرکت گسترده‌ترین بخش‌های جمعیت را با اندازهٔ مراحل ابتدایی تهیه پیش نویس تضمین می‌کرد. در برخی از کشورها، حقوقدانان کاردان نیز در کمیسیون یادشده عضویت داشتند ودر برخی ازدیگر کشورها آنها بعنوان کمیسیون متخصصان بنا به تصمیم عالی ترین ارگان قدرت، منصوب شدند.

تمام کارهایی که در ارتباط با تدارک پیش نویس قانون اساسی در کشورهای دارای سمت گیری سوسیالیستی هستند، بوسیلهٔ ارگان های مرکزی حزب انقلابی ـ دموکراتیک هدایت می‌شوند. تصمیم به تدوین قانون اساسی جدید برعه در کنگره اول حزب حاکم برعه درسال ۱۹۷۱ تصویب شد. پیش‌نویس نهایی در کنگرهٔ اکتبر ۱۹۷۳ حزب به تصویب رسید. پیش‌نویس قانون اساسی گنیهٔ بیسائو بارهنمودهای حزب افریقایی برای استقلال گنیه و «کاپ ورد» (PAIGC) تهیه وسپس بوسیله عالی‌ترین ارگان حزب (شورای عالی مبارزه) پیش از تسلیم به مجمع ملی خلق به تصویب رسید؛ پیش‌نویس قانون اساسی ۱۹۷۳ کنگو بوسیله کمیته مرکزی حزب کارگر کنگو پیش ازارائه به آراء عمومی مطالعه شد وسپس کنگرهٔ حزب آنرا تصویب کرد.

در کشورهای سوسیالیستی بحث درباره‌ی پیش نویس قانون اساسی بوسیله ارگان نمایندگان وهمچنین بخش‌های وسیع زحمتکشان، یک عنصر مهم در تهیهٔ قانون اساسی است. بحث درسطح ملی دربارهٔ پیش نویس قانون اساسی معمولا چندماه بطول می‌انجامد. مردم در جریان بحث پیشنهادات اصلاحی خودرا می‌دهند واضافاتی که کمیسیون قانون اساسی وعالی ترین ارگان نمایندگان در نظر داشته باشند پیش از تصویب نهایی متن بعمل می‌آید. مثلا، درجمهوری دموکراتیک آلمان، ۵۵ ماده از پیش‌نویس قانون اساسی ۱۹۶۸ درجریان بحث گسترده در سطح ملی تغییر کرد (در اتحاد شوروی ۱۱۰ ماده تغییر کرد). بدین طریق این امکان فراهم می‌شود که تجربه جمعی خلق در گسترده ترین شکل مورد استفاده قرار گیرد وخواست مردم دروسیع‌ترین سطح ممکن درقانون اساسی کشور در نظر گرفته شود.

در کشورهای دارای سمت گیری سوسیالیستی مردم آخرین پیس‌نویس قانون اساسی را مورد بررسی قرارمی‌دهند. برای نمونه، درجمهوری دموکراتیک خلق یمن، پیش‌نویس نهایی قانون اساسی (اول اگوست ۱۹۷۰) به بحث سراسری گذاشته شد، که بیش از سه‌ماه طول کشید. موافق رهنمودصدر کمیسیون قانون اساسی تنها ۲۷ میتینگ در عدن منعقد شد؛ نشست‌های مشابهی در هر ۶ استان دیگر کشور نیز انجام گرفت. درنتیجه، درحدود ۴۰ اصلاح مهم درپیش‌نویس بعمل آمد. رهبری جبهه آزادی‌بخش ملی در قراری بتاریخ ۱۷ نوامبر ۱۹۷۰، خاطر نشان ساخت که «قانون اساسی را با تغییراتی که بوسیلهٔ توده‌های خلق درجریان بحث درپیش‌نویس آن بعمل آمده» تصویب می‌کند. دربرعه از پاییز ۱۹۷۱، اعضاء کمیسیون قانون‌اساسی، که به ۱۵ گروه کاری تقسیم شده بودند، بحث پیرامون اصول عمدهٔ قانون‌اساسی آینده کشوررا بامردم آغاز کردند. دومین‌وسومین‌پیش‌نویس (نهایی) در ۱۹۷۳ براساس نتایج حاصله ازبحث سراسری تهیه‌شدند. بیش ازهفت‌میلیون نفردر بررسی پیش نویس‌اول شرکت کردندوبراساس پیشنهادات آنها چهارماده ازپیش نویس اول‌حذف شدوچهارده ماده بدان اضافه گشت.

شکی نیست که مشاوره با توده‌های مردم‌درباره خطوط‌عمدهٔ پیش‌نویس ، امکان در نظرگرفتن هرچه بیشترمنافع آنها را فراهم می‌کند. اما، این واقعیت، مانعی برسرراه بحث‌سراسری‌درسطح‌ملی درباره‌ی متن نهایی پیش‌نویس نیست.

در کشورهای سوسیالیستی پیش‌نویس قانون‌اساسی پس‌ازبحث سراسری درسطح‌ملی به‌عالی‌ترین ارگان نمایندگان که وظیفهٔ‌مجمع مؤسسان‌را برعهده داردبرای‌بحث و رأی‌گیری ارائه می‌شود. این ارگان اصلاحات پیشنهادی در جریان بحث سراسری را بررسی می‌کند، دربرخی‌ازکشورها تصویب قانون اساسی بارأی‌دادن به‌آن‌در عالی‌ترین‌ارگان نمایندگان‌پایان می‌پذیرد، دربرخی دیگر قانون اساسی‌به رأی‌عمومی گذاشته‌می‌شود (مانند جمهوری دموکراتیک آلمان درسال ۱۹۶۸، وبلغارستان درسال ۱۹۷۱). چنین‌رفراندومی درکشورهای‌سوسیالیستی‌وکشورهای دارای سمت‌گیری سوسیالیستی‌پس ازبحث سراسری انجام می‌گیرد و این بدان معناست که رفراندوم‌در این‌کشورها هدفهای‌کاملامتفاوتی بارفراندوم‌کشورهای‌سرمایه‌داری دارند، رأی‌گیری یکبار دیگربه مردم امکان بیان موافقت یا مخالفتشان رابا پیش‌نویس، که خود در تهیه آن شرکت مستقیم داشته‌اند، می‌دهد.

کشورهای دارای‌سمت‌گیری سوسیالیستی روش های متنوعی برای اتخاذ قانون اساسی دارند. پیش از این گفتیم که جبههٔ آزادی بخش ملی جمهوری دموکراتیک خلق یمن قانون اساسی کشوررادر سال ۱۹۷۰ تصویب کرد، که این مرحله نهایی تصویب قانون‌اساسی در این کشور بود. قانون اساسی موقتی ۱۹۶۹ سوریه، که بوسیله رهبری حزب رستاخیز سوسیالیستی عرب تصویب شد، بدین طریق تصویب شد. قانون‌اساسی‌جمهوری خلق کنگو در ۳۱ دسامبر ۱۹۶۹، درکنگرهٔ حزب کارگر کنگو تصویب شد. پیش‌نویس‌قانون اساسی جدید جمهوری خلق کنگو در دومین کنگره فوق‌العاده حزب کارگر کنگو تاییدشد (۱۹۷۲) وتصویب نهایی‌آن با رفراندوم ۲۴ ژوئن ۱۹۷۳ بعمل آمد. قانون اساسی سال ۱۹۷۳ سوریه و ۱۹۷۴ برعه نیز از طریق‌رفراندوم‌تصویب‌شدند قانون اساسی گنیه بیسائو بوسیله‌مجمع‌ملی خلق در سال ۱۹۷۳، وسندقانون اساسی موقت جمهوری «کاپ‌ورد» بوسیله مجمع ملی خلق در سال ۱۹۷۵ تصویب شد. در برخی کشورها مواد قانون اساسی بوسیله شوراهای انقلاب یا شوراهای فرماندهی انقلاب اعلام می‌شوند (عراق).

زندگی نشان می‌دهد که روش های اتخاذ قانون اساسی با افزایش ثبات سیاسی بهبودمی‌یابند. در بسیاری ازکشورها نخستین قوانین اساسی بوسیله شوراهای انقلاب که پس از انقلاب بوجود آمده بودند تصویب شد. قوانین اساسی موقتی بوسیله ارگان‌های دائمی یا رهبری حزب تصویب می‌شوند (سوریه)، قوانین اساسی دائمی با شرکت توده‌های مردم تصویب می‌شوند؛ بااین‌قوانین در پارلمان موردبحث قرارمی‌گیرند وبه‌آراء عمومی گذاشته می‌شوند. تمامی این واقعیات نشان‌می‌دهند که پویش تدوین وتصویب‌قوانین اساسی درکشورهای دارای سمت گیری‌سوسیالیستی بنحوه‌فزاینده‌ای دموکراتیک می‌شود.

روش‌کار جا افتاده‌ای نیز برای اصلاح قوانین اساسی وجود دارد. برای اینکار ضروری نیست که مجمع موسسان ویژه‌ای‌انتخاب شود بلکه می‌توان اینکار را از طریق جلسات‌منظم پارلمان انجام داد (مجامع ملی یا خلق). اما در مورد قانون اساسی برخلاف روش کار در مورد تغییر قوانین عادی، اکثریت قریب‌باتفاق‌آراء(معمولا دوسوم پارلمان، درسوریه این رقم سه‌چهارم است) لازم است. این شرط در ماده ۱۳۲ قانون‌اساسی جمهوری دموکراتیک خلق یمن‌و ماده ۱۴۹ قانون اساسی دائمی سوریه بیان‌شده. درسوریه پذیرش نهایی اصلاحات در نهایت منوط به‌تصویب رئیس‌جمهور است. روش کار دیگری‌نیز برای‌اصلاح‌قانون اساسی وجود دارد. موافق ماده ۹۱ قانون اساسی ۱۹۷۳ جمهوری خلق‌کنگو ابتکاراصلاح در قانون اساسی به‌کمیته مرکزی حزب کارگرکنگو تعلق دارد و قانون به دگرگونی‌های تصویب شده در کنگره حزب ورفراندوم آمریت می‌بخشد. مقدمه و مواد عمده قانون اساسی برعه را تنها از طریق رفراندوم می‌توان اصلاح کرد، حال‌آنکه برای اصلاح‌سایر مواد به‌رأی اکثریت قریب‌باتفاق (سه‌چهارم) مجمع خلق نیازاست. قبل از تاسیس مجمع خلق در سوریه تغییرات در قانون‌اساسی بوسیله رهبری حزب رستاخیز سوسیالیستی عرب هدایت می‌شد (ماده ۷۳). برای نمونه، ماده ۶۱ قانون اساسی در نشست ۳۱ مه ۱۹۷۲ رهبری اصلاح شد. در عراق برای اصلاح درقانون‌اساسی به‌اکثریت دوسوم‌آراء شورای فرماندهی انقلاب نیاز است(ماده ۶۳). چنین تغییراتی را، از جمله پیدایش شورای وزیران در سال ۱۹۷۳ ضروری ساخت. حصول به‌یک روش کاردقیق‌برای اصلاح قانون اساسی با وظایف تحکیم‌قوانین‌انقلابی‌ـدموکراتیک دمساز است.

روش‌کار برای اصلاح قانون اساسی تفاوت ماهوی با روش کار برای نسخ‌آن دارد کشورهای دارای سمت‌گیری سوسیالیستی‌در اینمورد از دو روش عادی و فوق‌العاده استفاده می‌کنند. روش اول بدین ترتیب است که با تصویب قانون اساسی جدید، قانون اساسی کهنه منسوخ می‌شود. روش فوق‌العاده موقعی بکارگرفته‌می‌شود که مبارزه میان نیروهای سیاسی مختلف حدت خاصی پیدا کند. وقتی‌که چنین باشد قوانین‌موقتی جدید جایگزین قانون اساسی کهنه می‌شدند، و برخی اوقات این قوانین جدید چندین سال تا تصویب قانون اساسی جدید باقی می‌مانند. شورای انقلاب الجزایر در سال ۱۹۶۵، عملا قانون اساسی ۱۹۶۳ را باطل کرد، وشورای‌ملی‌انقلاب‌درکنگو در سال ۱۹۶۸ قانون اساسی ۱۹۶۳ کشور را باطل کرد.

اگر اینکار هدف‌های غیر دمکراتیک را تعقیب کند ابطال قانون‌اساسی‌رشدغیرسرمایه‌داری‌را درکشور ترمزمی‌کند. ازطرف‌دیگر، اگر اینکار در نتیجه‌ی نفوذ رشد یابنده‌نیروهای اجتماعی‌مترقی‌تر باشد، بنیاد های حقوقی ضروری را برای تعمیق‌دگرگونی‌اجتماعی فراهم می‌کند. در اینمورد قانون اساسی جدید، که دستاوردهای جدید خلق را قوام می‌بخشد و شالوده حقوقی برای پیشرفت بیشتر است، ظرف‌مدت کوتاهی پذیرفته می‌شود (مثلا، درجمهوری خلق کنگو).

۳ـ ماهیت و محتوای قانون اساسی در کشور های دارای‌سمت‌گیری‌سوسیالیستی

لنین نوشت که ماهیت‌قانون اساسی تجلی مناسبات واقعی‌میان نیروها درمبارزه طبقاتی‌است.[۲]

قانون‌اساسی کشورهای‌دارای سمت‌گیری‌سوسیالیستی بنای‌تعادل نیروهایی را می‌گذارد که قدرت دولت راازدست طبقات‌ارتجاعی ـ اشراف فئودال، بورژوازی‌هوادار امپریالیسم و اشرافیت قبیله‌ای ـ خارج ساخته وآنرا به‌یک بلوک وسیع نیروهای دموکراتیک که مخالف فئودالیسم و امپریالیسم وهوادار راه‌رشد غیرسرمایه‌داری هستند، انتقال می‌دهد. این گونه قوانین اساسی‌دارای‌خصیصهٔ‌ملی ـ دموکراتیک‌می‌باشند، مثلا، خصایص قانون اساسی‌جمهوری‌دموکراتیک خلق‌یمن درمقدمه آن آمده‌است.

قوانین‌اساسی برخی‌ازکشورهای دارای‌سمت‌گیری‌سوسیالیستی یک‌رشته خصایص‌دارند، که‌ازیک طرف، آنهارا ازقوانین اساسی بورژوایی متمایز می‌سازد، و از طرف دیگر، ازقوانین اساسی‌نوع سوسیالیستی. این خصایص عبارتند از،

۱ـ تحکیم‌آن نظام‌اقتصادی، که می‌تواند تضمین‌کننده‌پیشرفت غیر سرمایه‌داری کشور و سپس گذاربه سوسیالیسم باشد. عناصر اصلی این نظام عبارتنداز، نقش تعیین‌کننده اشکال عمومی‌اقتصاد، بویژه بخش دولتی؛ نفی‌اصل‌تقدس مالکیت‌خصوصی؛ ملی‌کردن‌جزیی اموال بیگانگان و بورژوازی بومی، انهدام کامل مناسبات فئودالی، کاستن شدت استثمار؛ تعاون‌تدریجی‌میان‌تولیدکنندگان خرده‌پا و پیشرفت‌اقتصاد برنامه‌ای.

البته، تمام دولت‌هایی که‌راه رشد غیر سرمایه‌داری را طی می‌کنند ازآنچنان قوانین‌اساسی برخوردار نیستند که درآنها این اصول بشکل منجز و با جزئیات کامل ذکرشده باشد. این مسایل باذکرجزئیات‌درقانون‌اساسی‌برعه، جمهوری دموکراتیک خلق یمن‌و جمهوری خلق کنگو بیان‌شده‌اند، وباجزئیات‌کمتر درقانون اساسی موقت عراق. قانون اساسی گینه که در سال ۱۹۵۸ تصویب شد، بیش از آغاز دگرگونی‌های اجتماعی بنیادی، در زمینه این مسائل خاموش است. در فرمان قانون اساسی ۱۹۶۵ الجزایر هیچ اشاره‌ای به دگرگونی‌های اجتماعی ـ اقتصادی نشده بود. اما، باید خاطر نشان سازیم که، اشاره به اقدامات اجتماعی ـ اقتصادی نه تنها درقوانین‌اساسی، که همچنین در برخی قوانینی‌که ازاهمیت‌قانون‌اساسی برخوردارند وقوانین عادی آمده‌است. بعلاوه مسایل مربوط به محدودکردن مالکیت خصوصی، ایجاد بخش دولتی اقتصاد وبکارگیری برنامه ریزی بوسیله ارگان‌های دولتی درجریان‌کار روزمره آنها، بوسیله خلاقیت انقلابی توده‌ها، حل می‌شود. از طرف دیگر، وارد کردن مواد مربوط به این‌مسایل درمتن قانون اساسی مساله‌ای است‌که از اهمیت قابل توجهی برخوردار است، چرا که چنین کاری بنیادهای حقوقی تحول اجتماعی ـ اقتصادی را تحکیم می‌بخشد.

۲ـ تحکیم حاکمیت سیاسی بلوک دموکراتیک تمام نیروهای ضد فئودالی، ضد امپریالیستی، ترقی‌خواه (دریک‌مرحله معین از انقلاب) ومیهن‌پرست. نکته‌ای‌که در اینجا قابل ذکر است اینکه قوانین‌اساسی این‌کشورها، ماهیت اجتماعی مفهوم خلق را تعریف می‌کنند واز نیروهای زحمتکش خلق سخن‌می‌گویند؛ تمایز میان این قوانین و قوانین اساسی بورژوایی نیز درست همینجاست. قوانین‌اساسی‌بورژوایی ازاصطلاح «قدرت مردم» بعنوان پوششی برای‌پنهان‌نگاه‌داشتن‌دیکتاتوری بورژوازی استفاده می‌کنند.

۳ـ قوانین‌اساسی کشورهای دارای سمت‌گیری سوسیالیستی قوانین اساسی‌صلح ودوستی میان خلق‌ها می‌باشند. این قوانین سیاست خارجی صلح‌طلب دولت‌را درپهنه بین‌المللی بیان می‌کنندو برابری شهروندان را صرفنظر از نژاد، ملیت یا قبیله، اعلام داشته و تبعیض را ممنوع اعلام می‌کنند. خلق‌ها ورهبران این کشورها در صحنه جهانی برای وحدت خلق‌های ستمکش، اتحاد تمام ملل بر علیه امپریالیسم و استعمارنو، مبارزه‌می‌کنند. برخی ازدموکرات‌های انقلابی در عین اینکه ملل مبارز را به وحدت دعوت می‌کنند، آن اهمیت لازم راکه باید به تمایز طبقاتی با استثمارگران ویکپارچگی‌طبقاتی زحمتکشان‌قایل‌شوند، نمی‌دهند. در برخی موارد تجلیات ناسیونالیسم بچشم می‌خورد. قوانین اساسی وجود دارند، که از انسجام اجتماعی جامعه‌سخن می‌گویند، اگرچه‌عملا تضاد طبقاتی‌درجامعه وجود دارد. وقتیکه وظایف ضد سرمایه‌داری‌نقش‌عمده‌ای‌پیدامی‌کنند برخی‌جوانب انترناسیونالیسم در قوانین اساسی انعکاس‌پیدا می‌کند.

۴ـ تضمین حقوق وآزادی های شهروندان. این امری است که هنوز بنابه دلایل عینی، از جمله بقای مالکیت خصوصی وسایل تولید و شرکت قشرهای غیر زحمتکش درحکومت، تضمین کامل‌ندارد. تضمین‌حقوق‌شهروندان با افزایش‌رشداقتصادی، تمرکز کامل‌قدرت‌دولت‌دردست‌زحمتکشان وبهبود قانون گذاری (که‌تضمین های حقوقی در ارتباط با آن است) تحکیم می‌گردد. مقایسه‌ای میان اولین اسناد قانون‌اساسی برعه، سوریه، جمهوری‌دموکراتیک خلق‌یمن، کنگو، وسایرکشورهای مشابه با قوانین اساسی امروزی آنها این نکته را بروشنی نشان می‌دهد.

ثبات قانون اساسی‌یکی‌از خصایص برجسته آنست. نیروهای ترقی‌خواه برای تضمین این‌ثبات می‌کوشند، ازطرفی، دستاوردهای خلق را از دستبردهای‌ارتجاع مصون بدارند، و ازطرف دیگر، قانون اساسی را از تجدیدنظر درآن بوسیله نمایندگان طبقات استثمارگر، که بلوک نیروهای میهن‌پرست درمرحله معینی از انقلاب شرکت‌دارند، حفظ کنند.

درعین حال، ثبات قانون اساسی در کشورهایی‌که راه رشد غیرسرمایه‌داری را می‌پیمایند، نه تنها پیشرفت آنرا نفی نمی‌کند، بلکه دقیقاً متضمن چنین‌پیشرفتی است، وشالوده، بنیاد حقوقی اولیه این پیشرفت مترقی‌ترین هنجارهای آنست که دستاوردهای خلق را تحکیم می‌بخشد. بدین ترتیب، برخلاف کشورهای بورژوایی، که در آنها ثبات‌قانون اساسی تجلی تمایل استثمارگران به ابدی ساختن نظم بورژوایی است، درکشورهای دارای‌سمت‌گیری سوسیالیستی این امر درخدمت تحکیم دستاوردهای خلق‌می‌باشد و در عین حال انجام تغییرات ضروری برای دمسازکردن‌قانون اساسی با پیشرفت انقلاب را می‌پذیرد.

یادداشت‌ها،

۱ـ «حزب کمونیست اتحاد شوروی، قرارها و تصمیمات کنگره‌ها، کنفرانس‌ها و نشست‌های عمومی کمیته‌مرکزی»، بخش ۱، مسکو، ۱۹۵۴، صفحات ۴۷۱ ـ ۴۴۶ (به روسی).

۲ـ نگاکنیدبه: و. ا. لنین «و چگونه اس. ارها انقلاب راجمع بندی می‌کنند»، کلیات، جلد ۱۵، صفحه ۳۳۶.

(۳) ـ «کاپ‌ورده» یادماغهٔ سبز (مجمع‌الجزایر) قبلا درشمار متصرفات پرتغال درقاره آفریقا محسوب می‌شد. این‌مجمع‌الجزایر درمغرب آفریقازیرمدار ۲۰ درجه قرار گرفته است. نزدیکترین کشور به‌آن (با فاصله‌ای دور) جمهوری موریتانی‌است. جمعیت آن ۲۴۵۰۰۰ نفر است. ـ م.

هفته‌نامه
سوگند
صاحب امتیاز:
دکتر احمد رضوانی
مدیر مسئول وسردبیر:
محمود اعتمادزاده به‌آذین
زیر نظر شورای نویسندگان
نشانی: تهران خیابان سزاوار شماره ۱۸۹
تلفن: ۶۴۴۳۸۴

ب. توانا

شناخت انحصارات امپریالیستی (۴)

خصلت وشکل‌های رقابت در امپریالیسم

تسلط انحصارات موجب دگرگونی‌های اساسی در خصلت، شکل‌ها و اسلوب‌های رقابت در امپریالیسم می‌گردد. رقابت بسیار بغرنج می‌شود و شدت و دامنهٔ فوق‌العاده زیاد می‌یابد و خیلی ویرانگر می‌شود. لنین تصریح نموده‌است که رقابت در امپریالیسم به‌معنای درهم کوبیدن و حشیانهٔ روح مؤسسه است. این رقابت مسابقه‌را ازبین می‌برد تا کلاه‌برداری‌های مالی، استبداد و اطاعت برده‌وار از اربابان رژیم راجانشین سازد. به قول لنین، بجای رقابت آزاد چندغول وجوددارند که علیه دیگران باهم سازش می‌کنند.

در عین حال، امپریالیسم آفریدگار شکل‌های جدید رقابت است و آن رقابتی است که بین انحصارات و مؤسسات غیرانحصاری، بین خود انحصارات وحتی درد رون یک انحصار وجود دارد.

لنین ازاسلوب‌های گوناگون تازه‌ای یاد می‌کند که انحصارات درکاربرد آنها برای از میان برداشتن بیگانگان (مؤسسات غیرانحصاری) تردیدی بخود راه نمی‌دهند. آنها این موسسات را ازهواداولیه وازراه بازی «اتحاد» از نیروی کار محروم می‌دارند (انحصارات با مدیریت سودجوی سندیکاها سازش می‌کنند تا از کار کردن نیروی کار متخصص درمؤسسه‌های یاد شده جلوگیری کنند)، آنها مؤسسات یادشده‌را ازبازارها بیرون می‌رانند و برای این که مشتریان فقط ازانحصارات خرید کنند با آنها از در سازش در می‌آیند، قیمت‌های انحصار را برقرارمی‌سازند، رقیبان خود را ازاعتبار محروم می‌دارند و به‌سیستم بایکوت دست می‌یازند. ازمیان اسلوب‌های تازه‌ای که انحصارات علیه بیگانگان بکار می‌برند، می‌توان اینها را ذکر نمود: فاسد کردن اشخاصی که نفع معین دارند، فشارروی رقیبان ازمجرای ادارات وانحصاری کردن قلمروهایی که مؤسسات رقیب در آن استقرار یافته‌اند. در عصر امپریالیسم تبلیغات نقش بسیارمهمی درر قابت ایفاء می‌کند. انحصارات که سلطه خود را برمطبوعات، رادیو و تلویزیون اعمال می‌کنند، ازاین وسایل خبری برای تبلیغ وسیع بنفع محصولات خویش وبه زیان محصولات رقیبان‌شان سودمی‌جویند. انحصارات پروانه‌های اختراعات فنون تازه را در انحصار خود نگهمیدارند و بدین‌سان مانع از سودبردن رقیبان‌شان ازپیشرفت‌های فنی‌هستند. این یک وسیلهٔ بسیار مهمی درمبارزهٔ رقابت آمیز است. آنها دارای آزمایشگاههای علمی وفنی، دفاتر پژوهش وغیره مخصوص بخود هستند.

انحصارات برای مقابله با مؤسسه‌های غیرانحصاری ازوسایل سنتی نیز استفاده می‌کنند. یکی از شیوه‌های معمول، پایین آوردن قیمت‌های فروش برای تصاحب بازارها است. انحصارات برای رسیدن به‌مقصود می‌توانند به‌طور موقت قیمت‌ها را پایین‌تر ازارزش و یا حتی کمتر از بهای تولید نگهدارند. آنها از آن روتوان چنین کاری را دارند که هم دارای مدرن‌ترین تکنیک‌ها هستند وهم سرمایه‌های لازم را برای جبران زیان‌های موقت دراختیار دارند. بعکس، مؤسسه‌های غیر انحصاری توان چنین رقابتی را ندارند، از این‌رو محکوم به ویرانی‌اند. انحصارات در پی این عملیات کامیابانه بی‌درنگ قیمت‌های فروش را بالا می‌برند.

انحصارات درمبارزهٔ رقابت‌آمیز بندرت برسر قیمت‌ها وارد جنگ آشکار می‌شوند، زیرا این مبارزه زیان‌های بسیارجدی ببار می‌آورد. آنها معمولا علیه دشمنان ناتوان خود به‌رقابت درقیمت‌ها دست می‌یازند.

انحصارات پابپای سودجویی از وسایل اقتصادی غالباً از زور و خشونت نیز بی‌هیچ قید و شرط استفاده می‌کنند. آنها مؤسسات رقیب رادرهم می‌کوبند و به‌آدم‌کشی، تهدید و اسلوب‌های مشابه دیگرمتوسل می‌شوند.

مبارزه‌ای که آنها به‌آن تن می‌دهند، وثیقه‌ای برای تأمین تسلط‌شان دراین یا آن قلمرواست. سودهای افسانه‌ای که انحصارات در شاخه‌ای ازفعالیت بدست می‌آورند، ناگزیر سرمایه‌های مشابهشان را که درسایرشاخه‌ها فعالیت می‌کنند، بخود جذب می‌کند وازاین راه جنگ شدیدی درمی‌گیرد. آنها در درون هرقلمرو به همان نوع مبارزه دست می‌یازند که برای تسلط یافتن بربازار، بین‌شان درگیر می‌شود. مبارزه هنگامی جنبهٔ کین‌توزانه پیدا می‌کند که پای سفارشات نظامی، که تأمین کنندهٔ ثابت‌ترین و مهم‌ترین سودهاست، در میان باشد.

رقابت بین انحصارات در برابر رقابتی که بین انحصارات و مؤسسات غیرانحصاری وجوددارد، به مراتب خصلتی خشن‌تر و بیرحمانه‌تر دارد، زیرا دراین‌جا با رویاروبی نیروهایی روبرو ییم که صاحب منابع عظیم اقتصادی‌اند. هریک ازنیروهای رقیب درصددند که خصم خودرا نابود سازند. این مبارزه مبالغ هنگفتی رامی‌بلعد.

در شرایط کنونی داشتن موقعیت انحصاری ویاتحکیم این موقعیت بدون فراچنگ آوردن دستاوردهای علوم وفنون ناممکن است. تنها انحصاراتی می‌توانند به نتیجهٔ پیروزمندانه در مبارزهٔ رقابت‌آمیز امیدوار باشند که برای مدرنیزه کردن تکنیک مبالغ هنگفتی در زمینهٔ پژوهش علمی و بدست آوردن پروانه‌های اختراعات صرف نمایند.

درعصر انقلاب علمی وفنی، انحصارات تلاش می‌ورزند، آموزش یافته‌ترین نیروی کار بویژه پژوهشگران، مهندسان و تکنسین‌ها را جذب نمایند. رقابت بین انحصارات تا اندازه‌ای به‌قیمت‌ها مربوط می‌گردد. این رقابت بیشتر معطوف به بالابردن کیفیت کالاها با حفظ یا افزایش ناچیز قیمت‌ها و وآفریدن فرمول‌های بسیارمطلوب برای کالاهای سنتی است که کیفیت‌های بیشتری را ارائه می‌دارند.

با اینهمه، این بمعنای ازبین رفتن کامل رقابت درعرصهٔ قیمت‌ها نیست. برای خریداران عمده در برابر قیمت‌های اعلان‌شده تخفیف‌هایی قایل می‌شوند. این کارمعمولا بی‌سروصدا انجام می‌گیرد. هنگامی که در فعالیت‌های کاملا انحصاری شده تناسب نیرومیان شرکت‌ها تغییر می‌کند، غالباً به جنگ آشکار قیمت‌ها کشانده می‌شوند. اما این جنگ بیشتراوقات بیگانگان‌را از پادرمی‌آورد.

انحصارات ترجیح می‌دهند با تغییر رابطهٔ عرضه ـ تقاضا نه‌ازراه تغییرقیمت‌ها بلکه‌ازراه دگرگونی دراستفاده از ظرفیت‌های تولید، عکس‌العمل نشان می‌دهند.

درآخرین تحلیل، همواره تناسب نیروها نتیجهٔ مبارزهٔ سرسختانه بین این غول‌ها را مشخص می‌سازد. غالباً اتفاق می‌افتد که اختاپوس‌های انحصارگر موفق نمی‌شوند از راه کشمکش یکدیگر را از پا در آورند. معمولا در یک چنین وضعیت چاره‌ای جز تقسیم مناطق نفوذ ندارند، یعنی در این حالت سازشی بین آنها انجام می‌گیرد که تسلط مشترک چندین انحصار را علیه سایر رقیبان و برضد زحمتکشان امکان پذیر می‌سازد. البته، این نوع سازش‌ها به‌رقابت پایان نمی‌دهد و تنها تغییری در شکل‌ها و صورت ظاهر بوجود می‌آورد.

مبارزه بین انحصارات تهیه کنندهٔ کالاها و انحصاراتی که مصرف کنندهٔ این کالاها هستند یکی از شکل‌های رقابت درون بخشی را تشکیل می‌دهد. برای گروه نخست مسأله عبارت از افزایش قیمت‌ها و برای گروه دوم به‌عکس پافشاری روی قیمت‌هااست. باید مبارزهٔ آندسته از انحصارات را که تولیدشان متقابلا مبادله می‌شود، در ردیف رقابت درون بخشی قرارداد (انحصارات نفتی با انحصارات زغال‌سنگ، انحصارات راه‌آهن ـ با انحصارات اتومبیل و هوانوردی و غیره).

مبارزه‌ای که در درون خود انحصارات جریان دارد، شکل مهمی ازرقابت درعصر امپریالیسم است.

بطور کلی می‌توان گفت که نیروی اقتصادی انحصاراتی که در یک اتحادیه گردمی‌آیند ازیک انحصار تا انحصار دیگر فرق می‌کند. در حقیقت این تفاوت در نتیجهٔ گسترش نابرابر سرمایه‌داری تقویت می‌شود. تغییر تناسب نیروها در میان اعضاء ناگزیر موجب می‌شود که نیرومندترین آنها شرایط توافق گذشته را بنفع خود تغییردهند و این بامخالفت سایر اعضای اتحادیه روبرو می‌شود. رقابت درون انحصارات می‌تواند چندان شدت یابد که گاه موجب جدائی‌شان شود. آنها در درون تراست‌ها و کنسرسیوم‌ها برای کسب مقدار زیادی سهام جهت اعمال کنترل و بدست آوردن سهم بسیار زیادی از سود مورد تقسیم و اشغال پست‌های مسئولیت در شوراهای مدیریت انحصارات و غیره با یکدیگر مبارزهٔ می‌کنند.

در عصر امپریالیسم نیز رقابت آزاد بین مؤسساتی که از انحصاری شدن مصون مانده‌اند، حفظ می‌شود. این رقابت هم در درون هرشاخه و هم در بین شاخه‌های مختلف بوقوع می‌پیوندد. با اینهمه، درهریک ازحالت‌ها، این رقابت درچارچوب سلطهٔ انحصارات انجام می‌گیرد؛ واین چیزی است که آن را از رقابت آزاد عصر ماقبل انحصاری متمایز می‌سازد. در امپریالیسم، صدها هزار وحتی میلیون‌ها سرمایه‌دار کوچک و متوسط باهم در رقابت‌اند و با وجود این، اهمیت بخش غیر انحصاری اقتصاد بسیارضعیف است.

پس بنابراین، امپریالیسم نمایشگر وحدت دیالک‌تیکی دو ضد است: ازیک سو انحصارات و از سوی دیگر رقابت. با این‌که انحصارات بر زندگی اقتصادی فرمانروایی‌دارند، رقابت را از بین نمی‌برند. آنها رقابت را شدت می‌دهند و به آن شکل‌های بسیار پیچیده‌ای می‌بخشند. ترکیب سلطهٔ انحصارات با رقابت در سرمایه‌داری جدید مخصوصاً تضادهای حادی بوجود می‌آورد. امپریالیسم استثمار توده‌های زحمتکش را شدت می‌دهد. لنین در این باره تصریح می‌کند: «یوغی که مشتی از انحصارگران برای بقیهٔ مردم می‌آفرینند صد بار سنگین‌تر، محسوس‌تر وغیرقابل تحمل‌تر می‌شود».

علی اصغر راشدان

جوانه‌ی کین در سیاهچال

چهارقدم طول و دوقدم عرض سلول را بارها پیمودم. شب پیش تاصبح نخوابیده بودم. آنقدر شلاق به‌پشت و روی کلیه‌هایم زده‌بودند که خون می‌شاشیدم. درموقع ادرار درد نفسم را می‌گرفت. دراز کشیدم، کز کردم نشستم و بدیوار تکیه دادم. سقف و دیوارها دور سرم می‌چرخید. ازدو روز پیش اسهال هم قوز بالاقوز شده بود. هرچه ازسوراخ درسلول نگهبان را صدا کردم تنها بدو بیراه شنیدم. هراز گاهی با لهجه‌ی مخصوص فریاد میکشید «خفه‌شو! چه مرگته، مادر قحبه؟ اگه بازم گلو پاره کنی میام‌مادرتو...»

فشار طاقت‌فرسا بود. بازهم فریاد کشیدم. بعد ازمدتی درباز شد. گفتم:

ـ اسهال شدید گرفتم.

و بی اراده خود را بیرون انداختم. دم درسلول با پوزه‌ی چکمه به‌بیضه‌هایم کوبید. چشمهایم سیاهی رفت توی سلول پرت شدم. گفت:

ـ اگه بازم داد وقال کنی می‌برمت اونجا که چوب توماتحت کنن. همین گوشه‌ی سلول بخیر پدرت خالی‌شو. روزی یه‌مرتبه بیشتر حق ریدن نداری.

و چند دقیقه بعد بوی گند گوشه‌ی سلول مغزم را می‌خراشید.

انتظار کشنده بود. نه از لکه‌ی نوری که به اندازه‌ی بال گنجشک حدود ساعت دوازده از سوراخ بین سقف و دیوار وارد میشدو یک ربع بعد بیرون می‌پرید، خبری بود ونه از او. صبح هنوز ازخوردن دومثقال نان و باصطلاح کره‌مر با فارغ نشده بودیم که در سلول بازشد و یکنفر میرغضب نخراشیده وارد شد. با چشمهای خون گرفته وازحدقه درآمده سلول را بررسی کرد و از همسلولیم پرسید:

ـ اسمت چیه؟

ـ ناصر...

اما نش نداد. کهنه‌ی کثیفی دور سر و چشمهایش پیچید و با خشونت بیرونش کشید.

خون خونم را می‌خورد. شش دانگ حواسم پیش او بود. در سلول بازشد و کاسه‌ی آب زیپو هرروزه درگوشه‌ی آن گذاشته شد. کاسه‌ی کج و کوله ونان باتومی را جلو کشیدم. لقمه‌ی اول راکه تو دهنم گذاشتم انگار جگر خودم‌را می‌جویدم. غذا را سر جای اولش گذاشتم. افتادم به جان گلیم کف سلول. گلیم بافته را هر روز تا نصفه بازمیکردم و دوباره می‌بافتم. یکسومش را بازکردم هوا تاریک میشد هنوز از او خبری نبود. گلیم باز شده را دوباره بافتم. هنوز دست ازسرش برنداشته بودند.

از بچه‌های بروجرد و از وابستگان گروه همایون کتیرائی بود. بجرم داشتن «تی‌ان‌تی» واسلحه و بغنیمت گرفتن موجودی یکی ازشعبه‌های بانک ملی اصفهان، پخش نوشته‌های افشاگرانه بین دانشجویان و دهاتیها گرفتار شده بود. ازمیان زحمتکش‌ترین مردم برخاسته بود. بدن پری داشت. گوشت و گلش سهراب یل را در ذهن جان میداد. عضلات سینه و گردن وبازوهایش سترک وفشرده بود، ساقها و رانهایش به‌ستونهای خوشتراش فلزی میمانست.

صدای گام و گام‌ب قدمهایش در طول سلول صدای چکمه‌ها، ضجه‌او نعره‌های بیرون سلولها را می‌پوشاند. در رک و اعصابم آرامش وایمان می‌دمید. شعر می‌خواند، مثلهای شاد و زندگی بخش می‌گفت. از خمیر نان تیله درست میکرد ووادارم میکرد به تیله بازی. با شیوه‌های گوناگون دل مردگی را از سلول بیرون میکرد. گورستان سیاه را پر از امید می‌کرد. سرزندگی و خنده‌های ما سلولهای اطراف را هم به داد و قال وامیداشت. کفر نگهبانها را در می‌آورد.

در سلول با شدت باز شد. یکی از رفقای سلول دیگر اورا بدوش گرفته‌بود. تکه‌گوشت قصابی را کف سلول گذاشت و با نهیب میرغضب خارج شد. انگشتهایش شده بودند چوبهای خشک وکج وکوله. کپلها و پشت وکمرش یکپارچه روی تابه کباب شده بودند. بوی گوشت و استخوان کباب شده حالم را بهم زد. از سرو صورتش چیزی پیدا نبود. فکر کردم پوستش را کنده‌اند از سر و گوشهایش، از بینی و دهنش خون میریخت. ازکشاله‌ی رانهایش بپائین، انگار باگذاشیر گوشتهایش راکنده بودند. بیشتر سطح بدنش پوشیده ازسوراخهای کبود وخونریز بود.

انگشتهای چهارچنگولش را لمس کردم. تکانی خورد و صدائی ضعیف، همراه بالخته‌های خون ازگوشه‌ی لبهایش بیرون زد. شوک الکتریکی انگشتهایش را خشک واعصاب و موی گهایش‌را بحالت نیمه مرده درآورده بود. بعد از کشیدن ناخنها یکی از شدیدترین دردها برخوردهوا بااعصاب حساس زیر ناخنهاست. انگشتهایش را آرام آرام گرفتم. کمی مالش دادم. گوشتهای پاره‌پاره را تکانی داد. می‌خواست بلند شود که نتوانست. ضجه‌ای کرد و از هوش رفت. انگشتهایش‌را گلوله کردم و توی دهنم گذاشتم. مکیدم، هاکردم و توی دهنم گرداندم. هر ازگاهی یکبار دردمی‌آوردم و دهنم راکه پرازخون شده بود، خالی میکردم. نیمساعتی که گذشت، انگشتهایش آرام آرام تکان خوردند. مطمئن شدم دوسه روزمالش آنها را راه می‌اندازند.

پیرهنم را در آوردم و در کاسه‌ی آب خیس کردم. خونهای خشکیده تنش‌را پاک کردم. پماد سفیدی را که گله به گله روی پوستش چسبانده بودند، روی زخمهامالیدم. مقداری آب زیپو ازگوشه لبها بدهانش ریختم. هنوز درست بهوش نیامده ناله‌ی مختصرانه‌ای کرد وازهوش رفت. مالشش‌دادم تا بهوش آمدوگفتم:

ـ کمی آبگوشت‌هورت بکش، بدنیست، بلکه کمی‌جون بگیری.

با ایما واشاره بمن فهماند که نمی‌تواند. گفتم:

ـ برای چی؟ گلوتو پاره نکردن که؟

بیک‌طرف‌فکش اشاره کرد. با زحمت وادارش کردم دهنش‌را باز کند. چندتا ازدندانهایش‌راشکسته بودند. دست‌از سرش برداشتم. چون‌دیگر کاری‌ازدستم برنمی‌آمد.

بعداز یک‌هفته‌دوباره‌راه‌افتاد. داشت‌جان می‌گرفت. باسختی با نوک انگشتهایش نرم نرمک غذا تودهنش، که کج‌ومعوج شده‌بود، میگذاشت. بمرور به‌زندگی بر می‌گشت. بیشترازهمه‌به‌انگشتهایش ور میرفت. فکر کردم‌این نروی لایزال بازهم در فکر شیطنت و تیله‌بازی است. گفتم:

ـ واسه چی‌اینقدر بانگشتات ور می‌ری؟ تو که‌بیشرجاهات‌تکیه پاره شده؟

خندید. خنده‌ایکه انفجاری بود از نفرت و خشم و عصیان. دانهای‌خردشده‌اش رادیدم. صورتم را بطرف دیوار برگرداندم که اشکهایم‌را نبیند. دستی بصورتم کشید وگفت:

ـ تو زیادی حساسی. این جاوتواین روزگار می‌باس به خشونت‌مسلسل‌بود. می‌باس‌رگبار سرب داغ‌بود، نه‌رگبار اشک و آه‌وناله. شکوندن‌دندونایکی از حیوانی‌ترین شکنجه‌هاست. آدم آرزو میکنه شکمشو پاره کنن و گرفتار این شکنجه نشه. نصف دندونومی‌شکنن وبامیخ ومفتول بهش‌میخونک‌میزنن. هرسیخونکی که به‌ریشه وعصب دندون میزنن صدبار میمیری وزنده میشی.

متأثر شد و رگهای گردنش برجسته، شرارهٔ خشم‌درچشمهایش شعله‌کشید. یکی‌از دوسیگارجیرهٔ روزانه راکه مانده بود برداشتم. باچندین‌بار فریادکشیدن نگهبان را وادارکردم از سوراخ درسلول آنرا روشن‌کند. هرکدام دو سه پک زدیم. به راه رفتن یکوریش ادامه داد وگفت:

ـ سوزوندن پشت وکمر، شکستن ساق پاها، وصل کردن تموم‌انگشتا وآلت‌تناسلی وبیضه‌ها بدستگاه شوک‌الکتریکی‌باندازه‌ی شکنجه دادن بوسیله شکوندن دندونا کمرشکن نیست. بیشتر وقتا درد ازحدی‌که بگذره ازهوش میری و راحت میشی. تا باز بهوشت بیارن و شروع کنن، کلی استراحت کرده‌ای. دندونای لامذهب چیزدیگه‌ایست. میخوکه فرو میکنن مغزت تیر میکشه، منفجر میشی. میمیری و زنده میشی. ازحال میری وبحال‌میای وباز درد بمغزت‌آتیش میکشه.. ته‌سیگار را به‌طرفش دراز کردم. از زور پیسی فیلترش را هم میکشیدیم. گفتم:

ـ اینا که گفتی‌درست. دندونا بله، ولی‌توهمه‌اش‌با انگشتهات‌ورمیری.

نصف فیلتر را کشیده بود و میخواست خاموشش کند. گفتم:

ـ حروم‌نکن، تواین‌جهنم دودوآتیش فیلتر هم نعمتی است

ته‌سیگار رابه من‌داد وگفت:

ـ بگذار قسمتهای دیگه ناقص بمونن، مساله‌ای نیست. نوک انگشتامی‌باس سالم‌وسرزنده بمونن. این نزدیکترین رفقای ماشه‌ی اسلحه حتما می‌باس زنده وپرتحرک باشند... خیلی نزدیکه روزیکه‌ماشه‌هاطالب‌انگشتامیشن...

بقیه از صفحه ۱

سیاست خارجی ایران...

همهٔ میهن دوستان وترقیخواهان ایـران قرارگیرد . سیاست امام خمینی ملهم از یك اسلام پوینده و مبارزست که رو به مستضعفان ــ کارگران، زحمتکشان شهر وروستا ودیگر محرومان جامعه ــ دارد وآنان‌را، طبق وعدهٔ قرآن، وارث زمین یعنی صاحب اختیارجامعه می‌خواهد. اسلام جوان گشته‌ای کـه امـام خمینی مظهر آن است از رویارویی با مسائل جامعهٔ پیشرفته وبغرنج امروزی پروا نداردو می‌کوشد تا با مراجعه بـه آیات و احادیث پاسخی در خور احوال کنونی بر ایشان بجوید . ازین رو مردم را ، در برابری حقوق و امکانات، آزاد ومسئول و حاکم بر سرنوشت فردی و اجتماعی خود می‌داند ، رفاه مقرون به‌کار وکـوشش و تقوی ــ یعنی اخلاق پـاك اجتماعی ــ و برخورداری از همهٔ مواهب تمدن و فرهنگ را حق هر کس می‌شمارد ، و بر این اساس، رشد موزون ومستمر جامعه را درهمهٔ زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعـی، فنی و فرهنگی لازم اعلام می‌کند.

آیا این همان سیاست، همان برنامهٔ عملی‌نیست که اکثریت قاطع مردم ایران ــ یعنی تودهٔ کارگر،دهقان بی‌زمین و کم‌زمین، کاسب وپیشه‌ور خرده‌پا، وهمهٔ مبارزان راه استقلال وعدل‌وآزادی، اعم از دانشجو وکارمند و روشنفکر وروحانی ــ انتظار دارندتا درانقلاب مردمی ایران به‌اجرادرآید؟ آیا این‌همان برنامه نیست که ائتلاف حکومتی‌زحمتکشان، خرده بورژوازی شهر وروستاوبورژوازی‌میانه حال ایران‌می‌تواند وباید مأمور اجرای‌آن به‌خیر وصلاح‌اکثریت محروم گردد؟

حکومتی که، پس‌از استقرار نهادهای حاکمیت مردم‌وتأمین عملکرد بی‌مانع این نهادها، آزادانه‌ازسوی مردم‌انتخاب و به‌کار گماشته شود، باید همهٔ نیروهای ملت را برای‌نیل‌به‌هدفهای‌ملـی و انسانی انقلاب ایران بسیج کند. این‌هدفها کدام‌است؟ ــغلبه برفقر ونابرابری، گسترش روزافزون عدالت اجتماعی، تأمین‌کارومسکن وخدمعقولی از رفاه برای‌همهٔ زحمتکشان، تعمیم آموزش وبهداشت رایگان، اشاعهٔدانش وفراهم‌آوردن امکانات برای‌دسترسی به‌مدارج عالی‌آن، تدارك همهٔ موجبات مادی ومعنوی برای ارتقـای سطح فرهنگ وپرورش شخصیت انسانی‌افراد، استفاده ازهمهٔ استعدادها و مهارت‌ها و امکانات کاروسرمایه برای ساختمان‌جـامعه‌ای از همه جهت پیشرفته وخوشبخت، برخورداراز اقتصادی‌جامع وبه‌هم‌پیوسته وگسترده وشکوفان ...

این همه‌وظایف ائتلاف حـکومتی مطلوب را ازنظرسیاست داخلی مشخص می‌کند، ولازم به‌تأکید است که‌جز باهمکاری ارادی‌و بردباری وخویشتن‌داری آگاهانهٔ طبقات و قشرهای مؤتلف ــ بـه منظورنگه‌داشتن تضادهای‌طبقاتی درحدمعینی که همکاری‌ناگزیرشان را نفی‌نکند ــ نمی‌توان‌ازعهدهٔ اجرای چنین‌وظایفی که سالهامدعاومت وکوشش خستگی‌ناپذیرطلب‌می‌کند بر آمد.ملت ایران سالها بایدکار کند وکارکند تابنای رفیع تمدن آیندهٔ مارا درچـامعه‌ای آزاد و خوشبخت وسرفراز، چنان‌که آرزوی همـهٔ نیروهای انقلاب است، برپادارد. واین چیزی‌است کـه جز درشرایط آرامش داخلی وصلح خارجی صورت‌پذیر نیست. **پس، حفظ صلح درمرزهای‌کشور و درجهان رکن اصلی سیاست خارجی ما باید باشد .**

اما کارسازندگی‌درآرامش‌وصلح باید، درچارچوبواری‌مرزهای مشخص وتغییرناپذیر، به ارادهٔمردم ومتناسب‌با نیازها وخواست‌های آنان صورت گیرد. از اینجا رکن دیگر سیاست خارجی ایران به دست می‌آید، **حفظ استقلال کشورومماتعت ازهرگونه‌دخالت بیگانگان .**

جامعهٔ ایران جزئی است ازجامعهٔ بزرگ جهانی. اقتصادو سیاست ایران‌هم‌جزئی است‌ازاقتصادوسیاست جهانی. در صحنهٔ‌بزرگ جهان ازیك سورقابت (توأم با خودخواهی واحیاناً دغلـی) در کار است وازسوی دیگر امکان واقعی همکاری . ما از رقابت در حـد معقول وشرافتمندانه‌اش روگردان نیستیم و همکاری را، بی‌آن‌کـه حقی وامتیازی برای دیگران مسلم داریم ، صمیمانه مـی‌پذیریم. چه، بویژه در احوال‌کنونی، درزمینه‌های‌بازرگانی‌واستفاده ازدانش و تکنولوژی پیشرفته سخت بدان نیازمندیـم . واین رکـن سوم سیاست خارجی ایران است، **همکاری بـه‌شرط برابری و سود متقابل.**

از این سه رکن اساسی، اصول دیگری منشعب می‌شودکه به اختصار می‌توان برشمرد:

همزیستی وعدم مداخله درامورديگران،ــ دوستی بـا همهٔ ملت‌های جهان،ــ پشتیبانی‌ازهمهٔ جنبش‌های استقلال‌طلب،ــ برکنار ماندن ازهرگونه بلوك‌بندی نظامی،ــ پیوستن به جرگهٔ کشورهای غیرمتعهد،ــ مبارزه با هرگونه تبعیض وستم درصحنهٔ بین‌المللی،ــ حمایت مؤثر ازمبارزهٔ ملت عرب فلسطین‌برای دست‌یافتن به‌هویت مستقل‌وسرزمین ازدست‌رفتهٔ خویش،ــ مبارزه باامپریالیسم‌غارتگر جنگ‌افروز، هرجا وبه هرصورتی که عمل کند،ــ بستن‌راه نفوذ بر انحصارات امپریالیستی وسرمایهٔ بین‌المللی، وغیره.

ازاین گذشته، باید همواره به‌یادداشت که عمدترین‌خطری که زندگی آزاد و کارسازندگی صلح‌آمیز مارا تهدید می‌کند از سوی امپریالیسم متوجه ماست. امپریالیسم کـه امتیازات ومنافع بسیار بزرگ ویك سرپل مهم تهاجم را درایران ازدست داده‌است، بی‌شك به انواع‌کارشکنی‌ها وتوطئه‌ها دست می‌زند وخواهد زد تا ایران را به وضع سابق بازگرداند. دشمنی‌امپریالیسم با انقلاب ایران‌قهری است. ازین‌رو، درعرصهٔ جهانی، ماخود به‌خود درکنارهمهٔ نیروهای ضد امپریالیستی قراردادیم وباید ازپشتیبانی وکمك وهمکاری‌شان برخوردار شویم. این‌اصل‌بویژه باید راهنمای ما درمناسبات بـا اتحاد شوروی واردوگاه سوسیالیستی وکشورهای جهان سوم باشد.

پس ازهمهٔ آنچه‌گفته شد، یك نکته باید تصریح شود کـه سیاست‌خارجی‌هرکشور برپایهٔ مقتضیات سیاست داخلی‌شکل‌میگیرد وتنظیم می‌شود. نیرومندی وصلابت وپایداری جبههٔ داخلـی شرط موفقیت سیاست خارجی‌است. مردمی‌آزاد، متحد وفارغ از ستم ملی وطبقاتی که به‌کارساختمان زندگی پـر رونق آینده‌شان سرگرم‌اند، بهترین‌ضامن‌اجرای سیاست خارجی‌کشورند. همین مردم‌اند که‌اگر ضرورت‌افتد، باجانبازی درارتش مجهزملی‌به یاری سیاست‌خارجی کشورخواهند شتافت.

☆ ☆ ☆

در گردهمایی نمایندگان احزاب و سازمانهای سیاسی کـه برای تبادل نظروگفت‌وگو روزپنجشنبهٔ گذشته دروزارت خارجـه تشکیل شد، آقای دکتریزدی وزیرامور خارجهٔ جمهوری اسلامـی ایران اصول سیاست خارجی‌ایران را برشمردند وخوشبختانه دیده شدکه برروبهم با آنچه **«اتحاددموکراتیك مردم ایران»**بدان معتقد است مطابقت دارد. اما ایشان دراعلام اصل‌همبستگی با ملل اسلام سخن از «حرکت بـه سوی امت واحد» بـه میان آوردنـد و «تسریع وکمك به حرکت همهٔ مسلمانان بـه سوی امت واحد» را وظیفهٔ سیاست‌خارجی‌ایران اعلام کردند. چون مسئله ابهامی‌داشت و می‌توانست منشاء سوء تفاهماتی برای دولتها و ملت‌های مسلمان یا پیشوایان مذاهب چهارگانه سنت‌گردد، ازایشان توضیح بیشتری دراین‌باره خواسته شد. آقای دکتریزدی درپاسخ این‌سئوال که آیا «امت واحد وامام واحد، به‌معنای دولت واحد نیزهست؟» فرمودند «ضرورة نه». واین اگرچه نگرانی‌ها را به تمامی‌رفع نمی‌کند، تا اندازه‌ای تسکین‌بخش هست. درروزگارما، هویت ملـی احساسی ریشه‌دار است که بهتراست با احتیاط وظرافت باآن رفتارکرد.

بقیه از صفحه ۱

درسی از بنگلادش

هم‌قبل ازجمع‌آوری محصول‌یعنی موقعیکه قیمتها خیلی بالا است، مجبورند قسمت اعظم تـولیدات خود را بفروش برسانند . اغلب مالکین بزرگ کار نزولخواران بزرك را هم انجام میدهند . این نـوع سودجویی‌ها باعث ایجـاد «کمبودغذائی» در توده‌های‌محروم می‌گردد.

کارگران کشاورزی فاقـد زمین که با دستمزد ناچیز خود زندگی‌میکنند بیشتر در معرض آسیب‌پذیری قرارگرفته‌اند . در موقـع سیل و خشکسالی ایـن کارگران بیکار میشوند وهمزمان با آن سودجویان قیمت مـواد غذائی را ۲۰۰ و حتی ۵۰۰٪ افزایش میدهند. با توجه به‌این روش ضدانسانی دیگرجای‌تعجب نیست که ملاحظه‌کنیم بعد ازسیل عظیم ۱۹۷۴ و وجـود قحطی، ۴میلیون تن برنج بدون‌خریدار در انبارها انباشته شده‌بـود، و طبق نوشته «ناشنال ژئوگرافی» (اکثریت بزرك مردم... پولی‌در بساط نداشتند که خرید نمایند).

هیچ چیز نمیتواند قحطی را توجیه‌کند، چه بنگلادش امکانات بزرگی‌دارد که بازهم بیشتر تولید نماید، درموقع‌گشت وگـذار در بنگلادش انسان از حاصلخیزی این سرزمین دچارتعجب می‌شود. بنگـلادش دارای آب و هـوای منطقهٔ حاره است(فراوانی‌آفتاب وآب). زمینهای رسوبی‌بنگلادش بوسیله سه رودخانهٔ عظیم‌وتعدادی نهرهای کوچك آبیاری میشود. حتی در فصل خشك در آنجـا سبزیجاتی می‌توان یافت که بـه مراتب از نظر کیفیت بهتر از سبزیجات‌کالیفرنیا است.

ولی با وجود این شرایط مساعد کشاورزی، بـازده تولید برنج بنگلادش حتی به نصف حد متوسط تولید جهانی نمیرسد، واز نظـرحجم محصول بنگلادش فقط یك ششم تولید ممکن را تولید می‌کند.

درگزارش کنگره آمریکا در سال ۱۹۷۶ در مورد بـرآورد قدرت تولیدمواد غذائی بنگلادش چنین ذکر شده است، «بنگلادش دارای زمین حاصلخیز زیـاد با آب فـراوان و ذخیـره عظیم نیروی کـار و گـاز طبیعی‌است که میتواند منبع‌تولید کودهای شیمیائی بـاشد.ازاینرو بنگلادش نه‌تنهامیتواند به‌مرحلهٔ خودکفائی برسدبلکه میتوانـد محصولات کشاورزی خودرا صادر کند، حتی‌اگر در نظربگیریم که رشد جمعیت بنگلادش‌راه‌افزونی سریع را بپیماید».

ولی‌مشکل کجاست؟

ظرفیت تولید مواد غذائی بنگلادش‌ازحدمطلوب خیلی‌فاصله دارد. نابرابری‌دسترسی به وسایل تولید مانع‌تحقق تولید مطلوب کشاورزی گردیده‌است.

درسال ۱۹۷۷ یك بررسی «آژانس بین‌المللی‌توسعه» نشان داد کـه ۹۰٪ زمینهای‌زیـر کشت توسط دهقانان بی‌زمین وکارگران کشاورزی‌مورد کشت‌قرارمیگیرد. این امرچه تأثیری درکاهش‌تولید کشاورزی دارد؟یکی ازثروتهای بنگلادش آب‌است . سالیانـه‌در بنگلادش‌بطورمتوسط ۲۵۴میلیمتر بـاران میبارد که مقدار قابـل ملاحظه‌ای است.ولی این بارانها فقط درسه تاچهارماه سال یعنی‌در فصل‌بارانها سیل آسامیبارد. لازم است‌این آبهای‌مهارشود،وگرنه‌این سیل‌عظیم‌خشکسالی‌بدنبال خواهد داشت ولی‌دهقانان‌بی‌زمین‌وکارگران کشاورزی چه‌منافعی دارنـد کـه حوضچه ومحفظهٔ آب و نهرسازی نمایند در صورتیکه منافع ایـن زحمات‌نصیب‌ملاکان میشود خرده مالکان هم‌میترسندکه کوچکترین بهبود در وضـع آبیاری و کشت بنمایندتامبادا طمع‌ملاکین‌بزرگ رابرای تصاحـب زمینهای آنها برانگیزد. دهقانان‌کم‌زمین تمام نیروی خودرا صرف بهبودتکـه زمینی کوچك‌میکنند که‌غذای‌بخور نمیری ازآن بیرون میآورنـد . گارگر کشاورزی هم وضعش‌روشن است. او بیشتر به دستمزد خود فکر میکند تا تولید اربابش. و بعلت‌آنکه حقوق‌ناچیزی دریافت مینمایدحداقل‌کاررا انجام‌میدهد. ملاکان اغلب غایب هستند . این ملاکان بیشترازافسران عالیرتبه نظامی وکارمندان‌بلندپایه‌تشکیل شده‌اند که درشهرهازندگی‌میکنند ودرخانه‌سازی وحتی درخارج از کشور سرمایه‌گزاری کرده‌اند.

حتی دربنگلادش شنیده شده است که ملاکین‌بزرگ در روش آبیاری خرابکاری می‌کنند تـا جلو بهبود وضع دهقانان گرفته شودو بهبودوضع آبیاری به‌دهقانان نـوعی عـدم وابستگی نبخشد. بنابراین دیگرجای تعجب نیست اگر فقط ۵٪ زمینهای قابل‌کشت مورد آبیاری قرار میگیرند.در صورتیکه آبیاری میتواند جلوی خشکسالی‌راگرفته‌تولیدمحصولات غذائی رادوبرابر نماید. درقسمت اعظم بنگلادش امکان دارد تنها با بکار بردن روش ابتدائی ذخیرهٔ آب در دوره بارانهای سیل‌آسا آن‌چنان کـه درزمـان قبل‌از استعمار مورداستفاده‌قرارمیگرفت یك محصول اضافی درسال بـدست آورد .

قبل‌ازآنکه‌انگلیسها مالکیت خصوصی‌را برقرار نمایند،دهقانان منبع آب احداث کرده و آنـرا جمعاًمورد استفاده قرار میدادند. ولی امروز در دهـات بنگلادش تعدادزیادی‌ازاین‌مخازن‌و نهرهای بدون آب‌دیده میشود.این‌مخازن و نهرهای‌دیگر به‌دهات‌تعلق‌ندارد، بلکه مالك آن فقط یك‌نفراست.

هرنـوع فعالیت تعاونی دردهات غیرممکن است زیراکمتراز۱۰٪ خانوارهای دهقانی ۵۱٪ زمینهای قابل کشت‌را دردست دارند (در صورتیکه زمینهای‌بی‌صاحب‌دراین آمار منظورنگـردیده است)، و بیش‌ازنصف خانوارهای دهقانـی فاقد زمین هستند. مستضعفان در وضع‌رقابت‌بین خودبرای زندگی بخورونمیر قرارگرفته‌اند.

خرده‌مالکان‌درمقابل ملاکان بزرگ‌قرارگرفته‌اند که‌سعی‌میکنند آنان را بسوی بدبختی سوقداده زمینهای آنهارا تصاحب نمایند. در دوره قحطی ۱۹۷۴ ملاکـان ثروتمند درطول شب جلوی‌دفاتر خرید زمین صف میکشیدند ، تا بتوانند زمینهای خرده‌مالکان را که ازگرسنگی و پرداخت بدهی خود مجبور بودندتکـه زمینهای خودرا بفروشند بموقع خریداری نمایند.

بیائیم ذخیرهٔ عظیم ماهـی آبهای‌شیرین بنگلادش‌راهم‌مورد بررسی قراردهیم. طبق‌یك‌گزارش اف‌ـ‌آ‌ـ‌او(سازمان‌خواربارجهانی وابسته‌به سازمـان ملـل متحد) بنگلادش یکی ازمنابع بزرگ ذخیره مـاهی دنیابشمار میرود. درحال حاضرمنطقهٔ صیدمتعلق به شهرنشینان است که‌با صیدماهـی بمقدارکم، آنهارا به‌قیمت‌گزافی بـه مصرف کنندگـان پـولدار می فـروشند و آنقدر از ایـن راه استفاده‌میکنندکه اصلادرفکر بهبود روش‌صید نیستند. صیادان، کارگران مزدبگیر ساده‌ای‌هستند که‌هیچ منافعی دربهبودروش صید برای افزایش‌عرضه‌ماهی ندارند، زیرا میدانندکه ازافـزایش‌صید چیزی نصیب آنها نخواهـدشد. طبق یك‌گزارش محرمانهٔ سازمان ملل‌متحد، صیادان بنگلادش‌بنحو غیرقابـل تصوری توسط صاحبان منطقه صید مورد استثمار قـرار می‌گیرند. اینان ماهی‌ها را بـه بیش‌از ۵یا۶برابر قیمتی که از صیادان خریداری‌مینمایند بفروش میرسانند.این نوع قیمت‌گذاری باعث میشود که‌میلیونها نفـراز خوردن‌ماهی محروم بمانند.

به این ترتیب در بنگلادش و تمام‌کشورهـای دیگـر فقیر، نابرابری دسترسی به‌وسایل‌تولید باعث میشود که دهقانان نتوانند محصول‌خود را افـزایش دهند. بهمین دلیل یك‌گزارش سازمان خواربار جهانی‌در۱۹۷۵ درباره بنگلادش‌چنین‌نتیجه‌گیری‌مینماید : «یك سیاست موثر واقعی درمورد تـقسیم زمین میتوانـد تـولید کشاورزی را بهبود بخشیده،عدالت را برقرار نماید.»

برقرارکردن‌شرکتهای‌تعاونی میتواند کمك‌موثری‌باشد.شرکتهای تعاونی خواهند توانست قـطعات خیلی‌کوچك را بابرقراری‌روش آبیاری صحیح بنحو مطلوبی‌قابل بهره‌بـرداری بنمایند. ایجـاد شرکتهای تعاونی صیدمیتواند به هزاران خانوار دهقان کـه‌زمین ندارندکار عطا نماید. این‌ماهی‌ها میتوانند منبع پروتئین خوبـی برای میلیونها دهقانی‌شودکـه‌با این روش قدرت خرید ماهـی‌را خواهند داشت. تولید هم‌میتواند بنحو مطلوبی افزایش یابد،زیرا اهالی شهرنشین درجستجوی‌کاری هستندکه بتوانند بااشتراك‌مساعی برنیروی‌طبیعت‌غلبه‌کنند. آنـان بخوبی میدانندکه به‌ایـن ترتیب اولین کسانی‌خواهند بودکـه از این روش بهره بگیرند، و یـك جمعیت شهرنشین فعال ومـوثر میتواند بهتریـن مدافـع یـك دموکراسی واقعی باشد.

موانع اینگونه پیشرفتها از نوع موانعی‌که طبیعت درمقابـل مردم قرار داده‌نیستند. این‌موانع قدرتهای فردی هستندکـه جلوی اکثر مـردم بنگلادش را بـرای تشریك مساعی جهت یك زندگی بهترگرفته است. بنگلادش وضعی ندارد که برای مـرمت‌آن بتوان ناامید بود.

بقیه ازصفحه ۵

چگونه جیووانی...

«وینچنزو»درحالیکه‌ابروان‌زیبایش‌راتوی‌هم‌گره‌میکرد گفت،
ــمن دیگه‌نمی‌تونم‌اشعارخوب‌عاشقانه بگم.خیلی‌ازخودم‌ناراضیم.
ــ مگه چیزی به خاطرت رسیده؟
نقاش درآن جوابی نداد. اما بالاخره گفت:
ــ آره،دیروزروی‌پشت‌بام‌مهمانخانهٔ«کومو»چیزی به‌ذهنم‌رسید.
وبا صدایی آرام شروع‌کرد به خواندن.
کرانهٔ دریا متروك وپسین خورشید پاییزی
باصخره‌های خاکسترگون‌کهن، مشفقانه بدرود می‌گوید،
موجهای ستیهنده برسینهٔ صخره‌های تیره می‌کوبدو
آفتاب شعله‌ور را درآغوش نیلی وسرد خویش می‌شویند.
برگهای مسین با باد پاییزی فرومی‌ریزند،
سپیدی کفهای مد دریا،
چون لاشه سپید پرندگان است،
تنها خورشید، هنگام که آرامگونه دردریا فرو می‌نشیند،
می‌خندد.
مکثی طولانی، وسپس نقاش سرش را پایین انداخت و به زمین چشم دوخت. تراشکار تنومند لبخندی زد وگفت،
ــ آدم میتونه راجع به خیلی‌چیزها بنویسه، امـا بهترین نوشته‌ها اون نوشته‌ایه‌که راجع به انسانه، سرود انسانهای خوبه.